



نور امید

بنابر این باید در ذهنمان نسبت به آینده، زندگی، خدا، خود و دیگران، تصور امیدوار و خوشایندی داشته باشیم. این تصویر ذهنی مثبت، روحیه‌ی ما را تقویت می‌کند، به ما انگیزه‌ی مضاعف می‌بخشد و برای تداوم زندگی در آینده به ما دلیل می‌دهد.

خداوند مهربان با دادن نعمت‌های فراوان (سلامتی، خانواده، معلمان، جامعه، دین، دوستان، طبیعت، شادی، تعقل، عاطفه و...) روزه‌های امید را چونان باران بهاری، بر جان ما سرازیر ساخته است.

بهار، بهترین فصل برای یادآوری این نعمت‌ها و فرصتی نو برای تقویت امید به آینده است.

عیدتان مثل عسل، شیرین و گوارا و وجود عزیزتان، از امید لبریز باد!

ناصر نادری

شاید شنیده‌اید که دانشمندان برای سنجیدن میزان انگیزه‌ی موش‌ها در حالت‌های دشوار، موشی را در تنگ آبی انداختند و بعد تنگ را در تاریکی مطلق قرار دادند. موش بیچاره فقط سه دقیقه برای رها شدن از تنگ آب و غرق نشدن تلاش کرد!

سپس موش دیگری را در همان تنگ انداختند، ولی این بار تنگ را در تاریکی مطلق نگذاشتند، بلکه پرتو نوری بر تنگ آب می‌تابید. این موش ۳۶ ساعت شنا کرد؛ یعنی بیش از ۷۰۰ بار بیشتر از موش قبلی که در تاریکی مطلق بود. زیرا نور و دیدن، این موش را امیدوار ساخته بود تا به تلاشش ادامه دهد. از قدیم گفته‌اند: «آدمی با امید زنده است.» اگر چهل روز به آدم غذا ندهند، احتمالاً زنده می‌ماند. ولی همین آدم، اگر امید نداشته باشد، فقط چند ثانیه یا دقیقه به زندگی‌اش ادامه می‌دهد.

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،

محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری،

سیدامیر سادات موسوی، عطا پناهی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۱۳۵۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - شماره: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

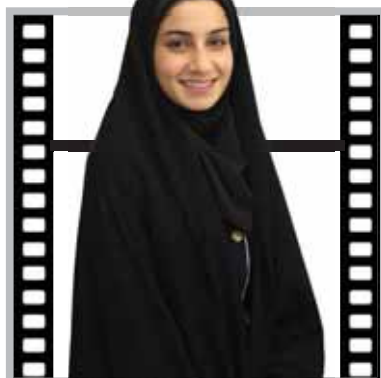
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی

۸۸۳۰۵۷۲۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

۱۴

حجاب طبیعت

حالا تصور کنید که
درختان یک منطقه تصمیم
بگیرند نوع لباس خودشان
را هر سال عوض کنند!



۴۰ کار دورهمی

۴۲ اینجا مدرسه نیست

۴۴ راست‌قامتان

۴۶ خوراک مغز

۴۸ پیشخوان

۴ نان محلی در تنور فیلمسازی

فاطمه فرشیدرز، کارگردان مستند «گذری بر سنت‌ها»، از
جمله افرادی است که پول را تنها عامل پیشرفت نمی‌داند...

۲ درس و درفش

۶ مروری خوب با روباه مودی

۸ شوت با قلب مریض

۱۰ برق‌نگاه‌خورشید

۱۲ تقویم ماه

۱۶ Cooking Techniques

۱۸ رسیده‌ها و Call‌ها

۲۰ اطلاعات کیهانی

۲۲ سفر خنده

۲۴ دیدار از تاریخ

۲۶ کار دارم!

۲۸ ورزش‌کاری‌کتور

۳۰ خنده‌زار

۳۴ صادرکننده کَشک‌های خفن

۳۵ کارگاه داستان‌نویسی

۳۶ ساعت

۳۸ بدجنس



نه. ولی، اگر کسی، علاقه داشته باشد، حتماً

تاریخچه چرم در ایران

وجود واژه‌های مرتبط با وسایل و ابزارهای چرمی، مانند سختک، کمربند، انگشتیان، مشک و... در متون پهلوی نشان‌دهنده استفاده گسترده از چرم در ایران پیش از اسلام است. ایرانیان با پیشینه سه‌هزار ساله، اولین و قدیمی‌ترین تولیدکنندگان چرم در جهان هستند. آثار باستانی به‌جا مانده از دوران قبل از میلاد نشان‌دهنده این است که ایرانیان از حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد از پوست برای تهیه لباس، کفش و جنگ‌افزار استفاده می‌کردند، ولی از ۵۵۰ سال قبل از میلاد بود که از چرم برای لباس و زره نیز بهره گرفتند.

به نوشته ابن‌یمین، ایرانیان باستان روی پوست حیواناتی مانند گاو میش، گاو و گوسفند می‌نوشتند. در نوشته‌های ابن‌یمین به نوشتن فرمان‌های **داریوش** روی چرم اشاره شده است. همچنین، پوست نوشته‌هایی که در «اورامان» کردستان یافت شده‌اند و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند، نشان‌دهنده استفاده از پوست برای نگارش در دوره اشکانیان است.

کاپشن و دستکش استفاده می‌شود و از نوع دارای کیفیت پایین‌تر آن به‌عنوان آستری کفش و لباس استفاده می‌شود.

چرم نیمه‌سنگین: به چرمی گفته می‌شود که از پوست حیواناتی مانند کروکودیل و شترمرغ به‌دست می‌آید. این نوع چرم به‌علت کمیابی، نیمه‌سنگین بودن و گران‌قیمت بودن بیشتر در ساخت محصولات که جنبه تزئینی دارند و یا لوکس محسوب می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

چرم سنگین: این نوع چرم از پوست حیواناتی مانند گاو، گاو میش، گوساله، شتر و... به‌دست می‌آید. چرم سنگین بهترین نوع چرم برای استفاده‌های معمول است و بیشترین مقاومت و زیباترین رخ را در میان چرم‌های دیگر دارد. به‌علت استحکام و

را برگردانید، نخ‌های رشته‌شده و توری‌مانندی را خواهید دید. به‌طور کلی تار و پود نخی در پشت چرم یا درزهای دوخته‌شده حاکی از مصنوعی بودن آن است. چرم طبیعی بسیار نرم و منعطف است. چرم را بو کنید. چرم طبیعی بوی مشخص و خاصی دارد که هرگز نمی‌توان از آن کپی‌برداری کرد.

انواع چرم در صنعت چرم‌سازی

چرم سبک: این چرم از پوست حیواناتی مانند گوسفند، بز، بزغاله و بره به‌دست می‌آید و بسیار ظریف و نازک است. از این نوع چرم در تولید انواع مانند لباس همچون



مقاومت بالا به مصرف در زیره و رویه کفش، ساخت کیف‌های دستی و جیبی مرغوب و یا تسمه‌های ماشین‌آلات صنعتی می‌رسد.

*با تشکر از دبیرستان بامداد پارس منطقه ۳ تهران



گفت و گو با فاطمه فرشیدرز

نان محلی در تنور فیلم سازی

فاطمه فرشیدرز، کارگردان مستند «گذری بر سنت ها» (نان محلی)، از جمله افرادی است که پول را تنها عامل پیشرفت نمی داند و از شهری با امکانات خیلی کم به مراحل بالای جشنواره رشد رسیده است. فیلم او از معدود مستنداتی بود که داوران تأکید داشتند، حاضرند خودشان با ریزه کاری های بیشتر و سر صبر و حوصله دوباره آن را بسازند.

این مصاحبه بدین منظور تنظیم شده است که فاطمه و فاطمه ها امیدوار باشند، با تلاش بیشتر هنوز هم می توانند به موفقیت های خیلی بالاتر از آنچه در تصوراتشان هست، دست یابند.

■ خانم فرشیدرز، چه چیزهایی در اینکه به این رشته علاقه مند شوید، تأثیر داشت؟ مثلاً خانواده شما هنری بودند؟ مدرسه مؤثر بود؟ دوستان و یا...؟

خانواده تا حد زیادی مخالفت هم می کردند و می گفتند عکاسی آینده ندارد. اما من از بچگی به تئاتر، سینما و فیلم علاقه داشتم و به خاطر اینکه هنرستانمان رشته فیلم سازی نداشت، مجبور بودم نزدیک ترین گرایش به آن را انتخاب کنم تا زمان دانشگاه.

■ اگر فیلم سازی آینده نداشته باشد؟

نه، شکر خدا اوضاع خیلی بد نیست. خانواده هم بعد از دیدن نتیجه این مسابقه خوش بین تر شدند.

■ چه طور از جشنواره مطلع شدید و چه طور به فکر فیلم سازی افتادید؟ اطلاع رسانی از طریق مدرسه بود. خود معلم ها هم ایده کار (مستند درباره نان محلی سیستان) را دادند و گفتند حالا که امکانات دوربین، علاقه و... وجود دارد، فرصت خوبی است برای اینکه خودی

نشان بدهم.

■ تجربه ساخت اولین فیلم تا چه اندازه برای خودتان رضایت بخش بود؟

همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. من فقط دو روز وقت داشتم. ظرف این دو روز به زابل رفتم، فیلم نامه نوشتم و فیلم برداری کردم. حتی وقت برای تدوین هم نبود!

روز دوم با اداره تماس گرفتم و بعد از کلی اصرار، یک روز دیگر هم وقت گرفتم تا نهایتاً ساعت ۱۳:۳۰ روز سوم (ساعت ۱۴ اداره تعطیل می شد) فیلم را تحویل دادم.

به خاطر کمبود وقت مجبور شدم بعضی سکانس ها را از خانواده خودم بگیرم. کار حرفه ای از آب در نیامده بود و انتظار برنده شدن نداشتم!

■ تا حالا به فایده این طور مسابقات هم فکر کرده اید؟

بله، اینکه امثال من جرئت کنیم بدون دردسر فیلم بسازیم و کارهایمان را به افرادی به جز دوستان و خانواده مان نشان بدهیم، اینکه روی کارهایمان نظر بدهند

پیشرفت کردن
نیازی به پول زیاد
ندارد. حتی پول
زیاد داشتن هم
نشانه پیشرفته
بودن نیست

و نقدشان کنند و اینکه چند ساعت در یک کارگاه کار عملی (ورک شاپ) که در شهر خودمان امکانات برگزاری اش را نداریم، شرکت کنیم. همه این ها از فواید جشنواره است.

■ برای کارهای بعدی باز هم مستند را انتخاب می کنید؟

مستند بیشتر با علاقه ام جور در می آید. من از بچگی دوست داشتم سر از کار مردم در بیاورم. نه به خاطر فضولی، فهمیدن چراها همیشه برایم به نوعی جالب بوده و هست. بله، باز هم مستند را انتخاب می کنم.

■ چه قدر اهل مطالعه، فیلم دیدن و دنبال کردن سایر هنرها هستید؟

مطالعه خیلی کم، اما فیلم می بینم. به داستان نویسی و موسیقی هم علاقه دارم، اما تقریباً هیچ کدام را به صورت حرفه ای دنبال نکرده ام. بیشتر سرم به کارهای مدرسه است. در وقت های خالی ام فیلم هم می بینم و می نویسم و...

■ چه طور کسی که اهل مطالعه نیست، می تواند بنویسد؟

تا امروز که از پس نوشتن خاطرات خودم و فیلم برآمده ام، اما شاید یک روز لازم باشد سراغ کتاب هم بروم!

■ فکر می کنی چه کار باید بکنیم که کیفیت جشنواره ها از آنچه که هست بهتر شود؟

کتاب بخوانیم؟ (می خندد!) خب اگر مدارس یک کمی بیشتر راغب باشند و بیشتر همکاری کنند، اوضاع بهتر می شود. نگذارند روز آخر اخبار را بدهند. سیستم های شان را از دست بچه ها قایم نکنند که من مجبور شوم با زحمت فراوان روز آخر یک استودیو پیدا کنم. و بگذارند همین ما، در حد یک دورهمی جمع و جور، تجربیاتمان را با هم به اشتراک بگذاریم. تجربه هم اگر نداریم، لااقل جرئت کنیم کارهای با موبایل گرفته شده و بی کیفیتمان را به اشتراک بگذاریم و اشتباه های یکدیگر را تکرار نکنیم!

■ این کارها برای اینکه بچه ها هوایی شوند و دیگر درس نخوانند بهانه بدی نیست، ها؟

فیلم درسی می سازیم! من هیچ وقت

فاطمه فرشیدرز، متولد سال ۱۳۷۷ از زاهدان. وی علاقه‌مند به فیلم‌سازی، وکالت و موسیقی بود، پس به چه علت رشته عکاسی را انتخاب کرد؟
 (الف) چرا که خواندن حقوق حوصله می‌خواست.
 (ب) چرا که تحصیل در رشته موسیقی امکانات می‌خواست.
 (ج) چرا که فیلم‌سازی رشته هنرستان می‌خواست.
 (د) چرا ندارد، دلش می‌خواست!



ریاضی را دوست نداشت‌هام و ندارم، اما یک‌بار فیلمی را دیدم که مسائل ریاضی را طوری نشان داده بود که حتی خنده‌ها هم می‌گرفت. شاید دیدن این فیلم‌ها خودش تبلیغ درس خواندن هم باشد. به‌علاوه، درس‌های ما تقریباً در همین رابطه فیلم و... است.

■ **ما چند سال بعد اولین کار حرفه‌ای و قابل دفاع فاطمه را می‌بینیم؟**

شاید ۱۶-۱۵ سال و شاید هم زودتر. بعد از این جشنواره به زودتر شدنش امیدوار شدم. اما هنوز اول راه هستم و چیزهای زیادی را باید یاد بگیرم.

■ **و این فیلم موضوعش چیست؟**
 مشکلات شهر. سختی‌هایی که خیلی‌ها بی‌تفاوت از کنارشان رد شدند. خشکسالی زابل و بچه‌هایی که کار می‌کنند و هیچ‌چیزی هم نصیبشان نمی‌شود.

■ **فرض کنید که به‌خاطر یکی از همین فیلم‌ها برنده ۱۰۰ میلیون تومان جایزه نقد شده‌اید. چه قدر از این جایزه سهم مربی‌ای که ایده کار را داده یا دوستی که کمک کرده و یا دیگران است؟**

اگر خیلی کمک کرده باشد، نصف‌نصف!
 ■ **و چه قدر سهم شهر می‌شود؟**

من بعد از برنده شدن در همین جشنواره هم اولین کاری که کردم، ادا کردن نذر بود و نذر را بین خانواده و بچه‌های بهزیستی تقسیم کردم. واقعاً نصف‌نصف. ساخت این فیلم هزینه خاصی نداشت. پیشرفت کردن نیازی به پول زیاد ندارد. حتی پول زیاد داشتن هم نشانه پیشرفته بودن نیست.

سعی می‌کنم همیشه مقداری از چیزی را که دارم، خرج وجدانم کنم و درست شدن آن چیزهایی که فکر می‌کنم با کمک من درست می‌شوند (لااقل در حد توانم). یک مقدار دیگرش را هم برای ابزار، آموزش و... کنار بگذارم.

دارالکارتون / مهدی ولی‌زاده

شهر اشباح

نوشتن از «شهر اشباح» برای من ترسناک است. همیشه وقتی از انیمیشن‌های مورد علاقه‌ام صحبت می‌کنم، این ترس در دلم می‌افتد که می‌توانم درست آن را معرفی کنم و یک شاهکار را زخمی کنم. تنها حرفی که می‌توانم بگویم این است که شهر اشباح یک شاهکار تمام عیار است!

■ **چیپپرو - شخصیت اول داستان - فقط یک دختر بچه است و این چیزی است که ما هم باید باشیم! بله درست است، ما باید دختر بچه باشیم. همه ما - حتی اگر پسر هم باشیم - یک دختر بچه درون داریم که می‌داند کار درست چیست و همه را دوست دارد. چیپپرو - برخلاف آدم بزرگ‌ها - هیچ‌وقت طمع نمی‌کند، نه مثل پدر و مادرش، نه مثل کارکنان حمام اشباح و مرد بی‌چهره و نه مثل جادوگر صاحب حمام. چیپپرو فقط می‌خواهد پدر و مادرش را برگرداند.**

جادوگر اسم چیپپرو را می‌گیرد، ولی چیپپرو همچنان خودش می‌ماند و شاید این کاری است که ما هم باید بکنیم. باید خودمان باشیم. گاهی هم رنگ جماعت شدن کار اشتباهی است. چیپپرو خودش ماند و همین توانست او، پدر و مادرش و هاگو را از شهر نجات دهد. بله درست است گاهی وقت‌ها باید سعی کنیم به پاکی یک دختر بچه باشیم.



آشنایی با مرورگر فایرفاکس «موزیلا»

مروری خوب با روباه موزی که یک «لا» هم به آن باید بدوزی

هرروزه با افزایش کاربران اینترنتی و به همین نسبت افزایش سایت‌ها، نیاز به مرورگرهایی که امکانات بیشتری را پشتیبانی کنند و در کنار سرعت بالای اجرا، استفاده از آن‌ها نیز آسان‌تر باشد، افزایش می‌یابد. در شماره‌های پیشین، در این زمینه که باز بودن منابع کدهای برنامه‌ها و نرم‌افزارها باعث پیشرفت روزافزون و بهبود کیفی آن‌ها می‌شود، صحبت‌ها و نمونه‌هایی ارائه شد. در ادامه یکی از مرورگرهایی را که از قوانین منبع باز پیروی می‌کند، بررسی می‌کنیم.

شود. در این راستا در سال ۲۰۰۳ شرکت موزیلا تغییر نام پروژه‌اش را به فایرفاکس و «تاندربرد»^۱ اعلام کرد. فایرفاکس تا قبل از اینکه با نسخه ۱ به بازار عرضه شود تغییرات بسیاری را پشت سرگذاشت تا در نهایت در نوامبر ۲۰۰۴ اولین نسخه آن عرضه شد. فایرفاکس در این سال‌ها با کوشش برای بهبود هر چه بیشتر عملکرد خود، توانست استانداردهای بسیاری نظیر، html، XML، XHTML و... را کسب کند. همچنین، با همکاری شرکت «گوگل» «مرورگری امن» (Safe Browsing) را نیز در مرورگرش به کار گرفته است.

بومی سازی و فایرفاکس

همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، یکی از محاسن برنامه‌های منبع باز بومی‌شدن آن‌هاست. فایرفاکس هم در نسخه‌های اخیر خود با پیشرفت‌هایی که در زمینه بومی‌سازی در آن شد، توانست به بیش از ۷۹ زبان مختلف عرضه شود که فارسی یکی از آن‌هاست. همچنین، براساس سیستم موقعیت‌یاب

«موزیلا فایرفاکس»^۱، که بیشتر با نام «فایرفاکس» بین کاربران اینترنت شناخته شده، یکی از محبوب‌ترین مرورگرهای اینترنتی است که می‌توان آن را روی انواع متفاوتی از سیستم‌های عامل مانند «ویندوز»^۲ یا «مکینتاش»^۳ نصب کرد. در سال ۲۰۱۴ این مرورگر بین ۱۲ تا ۲۲ درصد مورد استفاده جهانی را ثبت کرد که رکورد چشم‌گیری برای یک مرورگر به حساب می‌آید و آن را در رده سوم فهرست محبوب‌ها قرار داد. براساس تحقیقات انجام شده توسط شرکت موزیلا در دسامبر ۲۰۱۴، این مرورگر در ایران، اندونزی و آلمان بیشترین موفقیت را در انتخاب توسط کاربران کسب کرد.

داستان از کجا شروع شد؟

پروژه فایرفاکس، به‌عنوان شاخه‌ای از پروژه موزیلا، توسط دیو هیات، جو هویت و ذلیک راس شروع به کار کرد. آن‌ها باور داشتند که براساس تجربیاتی که در «نت اسکپی»^۴ داشتند، مرورگری منبع باز می‌توان تهیه کرد که به‌تنهایی به‌عنوان یک مرورگر کارآمد و مطلوب شناخته

«آی‌پی» می‌تواند با دسترسی و فیلترکردن اطلاعات مربوط به محل کاربر، در جست‌وجوها، اطلاعات نزدیک و مرتبط با محل کاربر را در بالای فهرست جست‌وجو قرار دهد. این کار باعث می‌شود لینک‌های مرتبط با موضوع جست‌وجو به قصد و هدف کاربر نزدیک‌تر باشند.

فایرفاکس اینجا، آنجا، همه‌جا

با گسترش روزافزون محصولات الکترونیکی که از سیستم‌عامل‌های متفاوت بهره

سیستم عامل موبایل فایرفاکس

موزیلا اولین دستگاهی را که از فایرفاکس اُس^۶ به عنوان سیستم عامل استفاده می کنند، در اوایل سال ۲۰۱۳ توسط شرکت های آکاتل و زدتی ای (ZTE) در کشور برزیل ارائه داد. منتقدان بازار فناوری بر این باورند که سیستم عامل فایرفاکس احتمالاً با شکست در بازار فعلی روبه رو خواهد شد.

مشابه اندروید

بر اساس تجربه ای که درباره گوشی های متفاوت داریم، نباید تنها سازندگان سیستم عامل را سرزنش کرد. ZTE و تلفن ضعیفش هم مزید بر علت شدند تا کار کردن با این سیستم عامل را با مشکلات بیشتری روبه رو کنند. از نظر ظاهری همان طور که انتظار می رفت، فایرفاکس اُس شباهت بسیاری به اندروید دارد. این شباهت دقیقاً همان نکته ای است که بسیاری از کاربرانی که در جست و جوی نوآوری هستند، با آن مشکل دارند.

مشکلات پیش رو

اضافه کردن فهرست شماره ها کار بسیار راحتی است؛ البته اگر آن را در سیم کارت قبلی ذخیره کرده باشید. در مورد ایمیل، شما به سرویس های جی میل، یاهو و ... دسترسی دارید. اما فایرفاکس از سیستم آگاه سازی^۷ استفاده نمی کند! به همین خاطر مجبورید هر بار به صورت دستی ایمیل خود را برای نامه های جدید چک کنید.

تفاوت فایرفاکس با سیستم عامل های کنونی

این سیستم عامل را می توان چیزی بزرگ تر از یک مرورگر تلفن همراه که روی یک سیستم عامل ساده مبتنی بر لینوکس اجرا می شود، در نظر گرفت. هر اپلیکیشن این سیستم عامل، حتی دوربین و شماره گیرنده آن، یک اپلیکیشن وب است، یا به بیان دیگر، یک وبسایت به شکل یک نرم افزار؛ به همین سادگی!

برنامه ها

دو نوع برنامه برای این سیستم عامل وجود دارد: برنامه هایی که روی سرور موزیلا میزبانی می شوند که هر بار نیاز به اجرا دارند، دانلود و لود می شوند و اگر ارتباط اینترنت قطع شود، اجرا نمی شوند، و اپلیکیشن هایی که به شکل یک بسته نرم افزاری فشرده، دانلود و اجرا می شوند که به برنامه های سایر سیستم عامل ها شبیه هستند.

آینده این سیستم عامل

این سیستم عامل در صورت موفقیت، روشی را که ما از وب استفاده می کنیم، تغییر خواهد داد. ما در حال حاضر از وب برای بازدید از وبسایت ها بهره می گیریم، ولی این سیستم عامل، عصری را برای ما به وجود می آورد که بیشتر از اپلیکیشن های وب استفاده خواهیم کرد تا وبسایت ها.

می برند، فایرفاکس هم توانسته است خود را با این بازار وفق دهد و در نسخه های متعددی، از جمله اندروید، آی او اس (iOS)، لینوکس و ویندوز موبایل در دسترس باشد.

این موضوع باعث می شود که برای مثال، شما با اتصال گوشی تلفن خود و لپ تاپتان به هم، بتوانید از بانک اطلاعاتی که با نام کاربری شما در هر دو فایرفاکس وجود دارد، اطلاعات بین گوشی و سیستم عامل لپ تاپتان را همسان کنید.

۵-thunderbird
۶-Firefox OS
۷-notifications
۱-Mozilla firefox
۲-windows
۳-macintosh
۴-netscape
جی نوشت:



شوت با قلب مریض

واژه غرور در لغت به معنای «فریب خوردن و فریفته شدن و گول خوردن» و در اصطلاح عبارت است از «اعتماد و تکیه کردن نفس به آنچه که مطابق هوی و هوس باشد و طبع انسان به خاطر شبهه‌افکنی و فریب شیطان به آن گرایش یابد. پس هرکس بر اساس شبهه فاسدی معتقد شود که در دنیا یا آخرت به خیر و سعادت رسیده، مغرور است.

غرور یکی از مرض‌های قلبی است که انسان را از درون تهی و اعمال و رفتار انسان را نابود می‌کند. در حقیقت، به جای اینکه پروردگار بی‌همتا را پرستش کند از نفس، مال، مقام و علمش بتی می‌سازد و آن‌ها را عبادت می‌کند.

حضرت امام علی (ع) به حضرت امام حسین (ع) در ضمن وصایای خود فرموده اند: کسی که نسبت به مردم تکبر نماید، دلیل و خوار خواهد شد.

منبع: تحف العقول، ص ۸۸

غرور یکی از مرض‌های قلبی است که انسان را از درون تهی و اعمال



به هر تیمی حداقل دو تا می‌زدم



اومده بودم که قهرمان بشم



بُرد، پشتِ بُرد ...



بچه‌های کلاس ازم می‌خواستند که مغرور نشم و فقط به خوب‌بازی کردن فکر کنم



باید به حرفاشون گوش می کردم و یا پاس می دادم



هرچی زدم نفرت تو دروازه



دیگه همه تیمها ما رو می بردند



ما اون جام رو از دست دادیم

برق نگاه خورشید

انرژی مفتی که گران تمام می شود

این روزها تولید انرژی الکتریسیته و گرما از انرژی خورشیدی محبوبیت زیادی یافته است. این انرژی پاک و بی پایان در شارژ باتری های ماهواره های مخابراتی، حمل و نقل عمومی و تجهیزات مورد استفاده در خانه ها به کار گرفته می شود و این کاربرد هر روز در حال گسترش است.

سلول های خورشیدی

برای تولید انرژی خورشیدی لازم است نور آفتاب به سلول های فتو ولتائیک یا همان سلول های خورشیدی بتابد.

سلول خورشیدی

سلول خورشیدی لایه های نازک از یک نیمه رسانا (مثل سیلیکون) است که در آن نور به انرژی الکتریکی تبدیل می شود.



توری فلزی یا اتصال مثبت (الکترو مثبت)

توری فلزی یا اتصال منفی (الکترو منفی)

اتصال مثبت (+)

نیمه رسانای مثبت (+) معمولاً سیلیکون

محل عبور بار الکتریکی

نیمه رسانای منفی (-) معمولاً سیلیکون

توجیه اقتصادی

یکی از مشکلات اصلی استفاده از انرژی خورشیدی، استفاده از این انرژی در مقیاس صنعتی است که هزینه اولیه بسیار زیاد دارد. این هزینه انرژی رایگان خورشیدی را در رقابت با دیگر منابع انرژی گران تر می کند.

انرژی حرارتی خورشید

علاوه بر گرم کردن خانه می توان از نور خورشید برای گرم کردن آب هم استفاده کرد. در این شیوه به جای سلول های خورشیدی از ذخیره کننده های گرمایی استفاده می شود.

۸۲°C

حداکثر دمای است که یک ذخیره کننده خورشیدی (آبگرمکن خورشیدی) می تواند تولید کند.

پوشش محافظ

از یک یا چند صفحه شیشه ای ساخته شده است که اشعه آفتاب به راحتی از آن ها عبور می کند و گرمای حاصل را به سمت ذخیره کننده بر می گرداند.

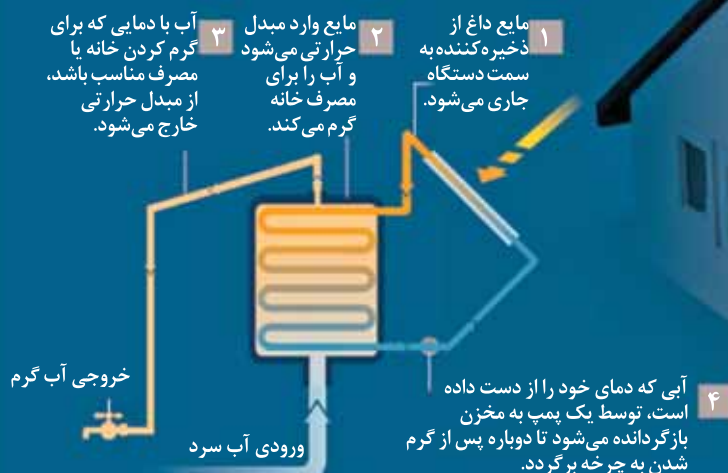
صفحه جذب کننده

سرتاسر آن با لوله های مسی پر است؛ لوله هایی که آب یا گاز گرم شده در آن ها به سمت ذخیره کننده هدایت می شوند.

صفحه حرارتی

روی این صفحه با یک ماده منعکس کننده به رنگ سیاه پوشانده شده است. جنس و رنگ این صفحه تا حد ممکن نور خورشید را جذب و به گرما تبدیل می کنند.

آب داغ و جریان گرمایی



مصارف دیگر انرژی خورشیدی

در مقایسه با سایر گونه های انرژی، نظیر ذغال سنگ، گاز طبیعی و نفت، انرژی خورشیدی کمترین آسیب را به محیط زیست می زند. گرچه بسیار گران تر است، اما می تواند در آینده با کمتر شدن هزینه های تولید، سهم بزرگی تولید برق را به خود اختصاص دهد.

وسایل الکترونیکی

انواع ماشین حساب، ساعت، رادیو، چراغ قوه، و تقریباً همه لوازمی را که با باتری کار می کنند، می توان با استفاده از انرژی خورشیدی به کار انداخت.



حمل و نقل

هنوز حمل و نقل با انرژی خورشیدی چالش بزرگی محسوب می شود. نمونه های اولیه زیادی از خودروهای خورشیدی ساخته شده اند و در برخی از شهرهای جهان اتوبوس های خورشیدی وارد خیابان ها شده اند.



فضا

استفاده از این فناوری در کاوشگر ها و ماهواره ها گسترش یافته است و دیگر نمی توان فضاپیماهایی را بدون صفحه های خورشیدی مشاهده کرد.

شهادت حضرت فاطمه(س)

۲ فروردین ماه

نام: فاطمه(س)

لقب: زهرا، صدیقه، طاهره، بتول، راضیه و ...

پدر: حضرت محمد(ص)

مادر: حضرت خدیجه(س)

مدت عمر: ۱۸ سال

مرقد مطهر: بی نشان

۵ پیشت

تولد حضرت فاطمه(س) در شهر مکه، بیستم ماه جمادی الثانی

۵ پیشت

وفات حضرت خدیجه(س) مادر حضرت زهرا(س)

۲ ه ق

ازدواج حضرت فاطمه(س) با حضرت علی(ع)

۳ ه ق

ميلاد امام حسن(ع)، اولین فرزند حضرت فاطمه(س)

۴ ه ق

ميلاد امام حسین(ع)

۶ ه ق

ميلاد حضرت زینب(س)

۱۱ ه ق

رحلت حضرت پیامبر اسلام(ص)

۹۵ روز بعد از رحلت حضرت رسول(ص) (به روایتی ۷۵ روز)، روز سوم جمادی الثانی رسید. فاطمه(س) آب طلب نمود و بدن مطهر خویش را شست و شو داد و غسل کرد. سپس جامه‌ای نو پوشید و در بستر خوابید و پارچه‌ای سفید به روی خود کشید؛ در حالی که از عمر مبارکش، ۱۸ سال بیشتر نمی‌گذشت.

● همیشه در خدمت مادر و پای بند او باش، چون بهشت زیر پای مادران است؛ و نتیجه آن نعمت‌های بهشتی خواهد بود.
کنز العمال: ج ۱۶، ص ۴۶۲، ح ۴۵۴۴۳.

بهترین قلم دنیا

ای خدای مهربان! می‌دانم که جیب‌های بزرگ تو همیشه پر از سکه‌های بی حساب مهربانی است و هیچ تناسبی با قلم آرزوهای من ندارد. حالا می‌فهمم که چرا بعضی وقت‌ها ابرهای بازگوش با رعدوبرق جنون آمیزشان به این همه سادگی من می‌خندند. یک عمر دنبال قلم بزرگی می‌گشتم که تمام عیدی‌های خوب تو در آن جا بگیرند. تا اینکه دیشب ناگهان زمزمه دل‌م را شنیدم. مطمئنم خودت یادش داده بودی که در گوشم بگویی: «بهترین قلم دنیا منم. این جا نوی سینه تو!»
خدایا در این لحظه‌های روشن و پاک، بهترین قلم دنیا را که خودت بخشیده‌ای رو به آسمان می‌گیرم تا از عیدی‌های زیبای تو لبریز شود. کمکم کن دست‌های نحیفم از گرفتن این قلم به سوی تو خسته نشود. دوست دارم روزی که عیدی‌های داخل آن را در حضور تو می‌شمارند، سرم را با افتخار بالا بگیرم. خدایا نگذار عیدی‌های خوب تو را آبنبات فروش‌ها و لواشک فروش‌های دوره‌گرد از دستم در بیاورند. آمین یا رب العالمین.

حبیب یوسف‌زاده

۱ فروردین ماه

ميلاد حضرت زهرا(س)

۲۱ فروردین ماه

امانش نمی‌داد. صدا زد: «بانو، نیامدند...

هیچ کس نیامد...»

خدیجه(س) لبخند زنان نگاهش کرد و گفت: «از هیچ کس جز پروردگارم انتظار یاری ندارم.»

کنیز نزدیک‌تر رفت. یک فرشته کوچک در آغوش خدیجه خوابیده بود. نسیم ملایمی چهره محمد(ص) را نوازش کرد. جبرئیل آمده بود و در گوشش زمزمه می‌کرد: «انا اعطیناک الکوثر... ما به تو کوثری عطا کرده‌ایم؛ پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن.»

محمد(ص) لبخند زد. چه قدر صدای جبرئیل را دوست داشت!

فاطمه(س)

خورشید از پشت کوه‌های مکه سر کشیده و نگاه گرمش را به یکی از خانه‌ها دوخته است. آنجا خانه خدیجه(س) است. چشمه خورشید می‌جوشد و به خانه نور می‌پاشد. انگار می‌خواهد از آنچه در خانه می‌گذرد، خبری بگیرد و برای اهل آسمان ببرد، تا آن‌ها را در شادی خود شریک سازد. نسیم خنکی صورت عرق کرده خدیجه(س) را نوازش می‌داد. ساره قنداقه سفید را پهن کرد. حوریان بهشتی فاطمه(س) را شستند و میان قنداقه پیچیدند. پیکی را که خدیجه(س) به دنبال زنان قریشی و هاشمی فرستاده بود، برگشت تنها! گریه

روز جمهوری اسلامی ایران

۱۲ فروردین ماه

شرکت کردند. ۹۸/۲ درصد از مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند.
امام خمینی(ره) ۱۲ فروردین (روز اعلام نتیجه انتخابات) را «روز جمهوری اسلامی» نامیدند.

روز سرنوشت‌ساز

۳۵ سال از اولین باری که مردم پس از پیروزی انقلاب به پای صندوق‌های رأی رفتند، می‌گذرد.
این انتخابات، در روزهای جمعه و شنبه (دهم و یازدهم فروردین) برگزار شد. همه مردم از هر قشر و مذهب‌پرستی



بزرگداشت عطار نیشابوری

۲۵ فروردین ماه

عارف قصه گو

نام عطار در تاریخ ادبیات ایران، با شعر عرفانی گره خورده است و آثار او از بهترین نمونه‌های ادبیات عارفانه به شمار می‌روند. سادگی زبان عطار از مهم‌ترین ویژگی‌های این شاعر است. عطار در آثار خود بسیاری از مفاهیم ژرف عرفانی را به شکل ساده و آسان بازگو می‌کند. او استاد قصه‌پردازی است و حکایت‌های زیبایش هنوز هم خواندنی‌اند. عطار در آثار خود کوشید قدم به کوچه و بازار بگذارد شعر عطار سرزمینی نیست که فقط پادشاهان و زیبا رویان در آن ساکن باشند. انبوهی از مردمان کوچه و بازار هم در این سرزمین پهناور زندگی می‌کنند؛ جارو کشان، زنان، کودکان، پیرمردان، غلامان و مردمانی از هر دسته و قماش.

**یکی دیوانه‌ای استاد در کوی
جهانی خلق می‌رفتند هر سوی
فغان برداشت این دیوانه ناگاه**

که: «از یک سوی باید رفت و یک راه
به هر سویی چرا باید دویدن؟
به صد سو هیچ جا نتوان
رسیدن.»



روز طبیعت

۱۳ فروردین ماه

فصل لبخند

با اشک شوق موسم لبخند می‌رسد
تا روزهای آخر اسفند می‌رسد
از حلقه‌های پیچک و گل باز فرودین
بر گردنش هزار گلویند می‌رسد
با چشم‌تر گرفته در آغوش خاک را
مانند مادری که به فرزند می‌رسد
با چای قند پهللو، سینی به دست، عید
از پشت کوه‌های سمرقند می‌رسد
سر می‌کشد به قلّه البرز آفتاب
نوبت به بازدید دماوند می‌رسد
آهسته با عبور صبا در زدی بهار
آخر چه خوب شد که به ما سر
زدی بهار!

وقتش رسیده لاله و ریحان

بیاوری

سبزینه را به خاطر

گلدان بیاوری

بخشی از شعر «بهاریه»
علی فردوسی

حجاب طبیعت

بهار که می‌شود طبیعت

لباس نو به تن می‌کند

حالا تصور کنید که درختان یک

منطقه تصمیم بگیرند نوع لباس

خودشان را هر سال عوض کنند!

تابستان

یا دوست داشته باشند جنس لباس

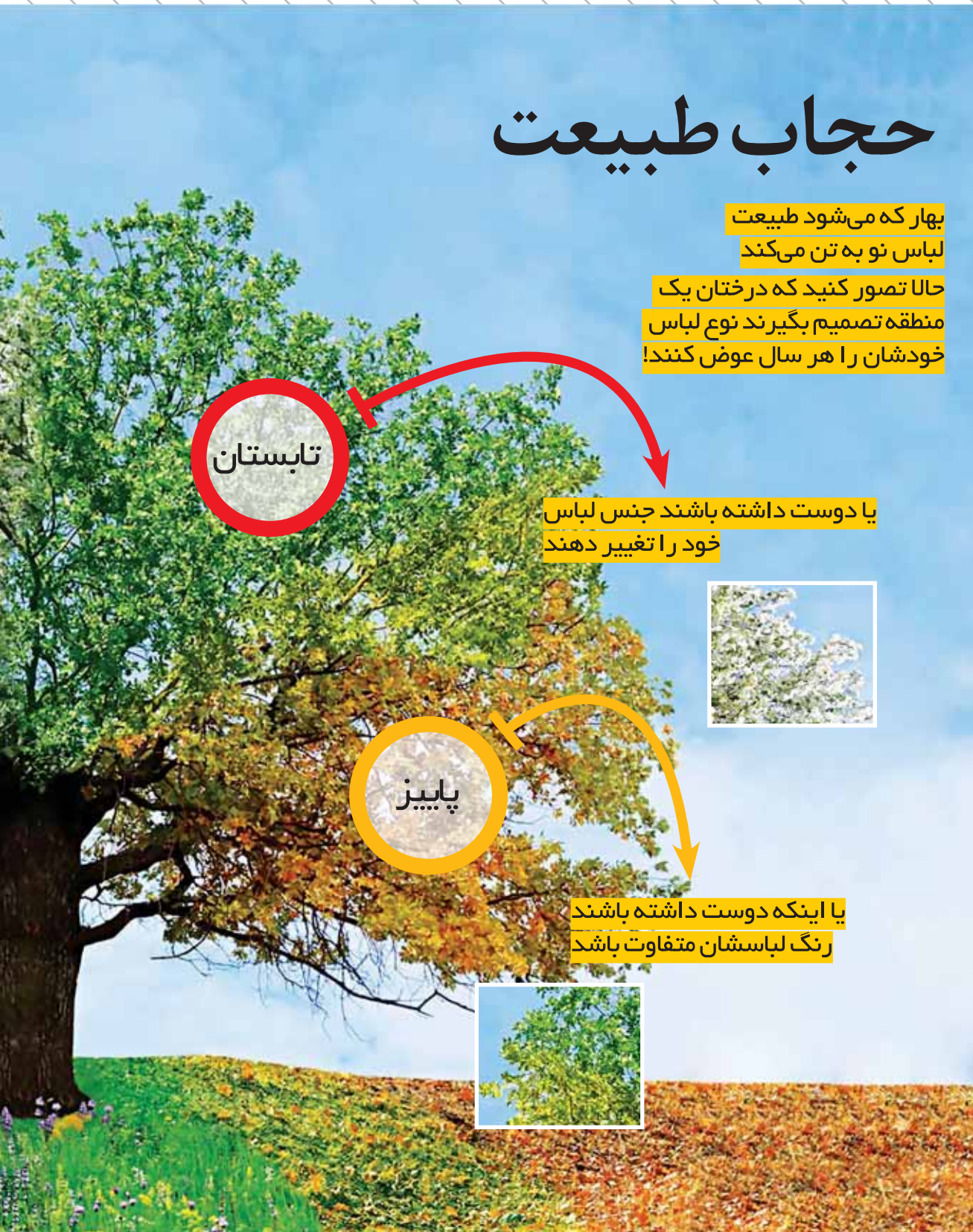
خود را تغییر دهند



پاییز

یا اینکه دوست داشته باشند

رنگ لباسشان متفاوت باشد





مثلاً در بهار لباس زمستانی
به تن کنند

بهار



یا اینکه هر وقت دلشان خواست
لباسشان را عوض کنند!
لباس به تن داشته باشند یا نداشته باشند؟!

زمستان

چه بلایی سر
طبیعت می‌آمد؟
آیا چرخه طبیعت به
هم نمی‌خورد؟

PENNE, SPAGHETTI, NOODLES

Penne and Vegetable Salad

Almost any spring vegetable can be used—for a change, try peas or diced zucchini

 makes 4–6 servings
 prep 20 mins • cook 25 mins

1lb (450g) penne
3 cups broccoli florets
2 cups asparagus tips
1 cup snow peas, trimmed
2 large carrots, cut into julienne
2 tbsp chopped basil or oregano

For the vinaigrette
1/3 cup red wine vinegar
1 tbsp Dijon mustard
1 garlic clove, minced
salt and freshly ground black pepper
1/2 cup extra virgin olive oil

1
Cook the penne in a large pot of lightly salted boiling water, according to the package instructions, until al dente.

2
Meanwhile, steam the borccoli and asparagus for 4 minutes. Add the snow peas and carrots and steam about 3 minutes



more, until the vegetables are crisp-tender. Remove from the heat.

3
Whisk the vinegar, mustard, and garlic in a large bowl, then gradually whisk in the oil. Drain the pasta well and add to the bowl. Toss in the vegetables and basil. Season with salt and pepper. Serve warm.

Good with hot crusty garlic rolls.

Variation

Creamy Pasta Primavera
In place of the vinaigrette, add 2/ cup crème fraîche and 1 tsp whole-grain mustard to the vegetables and pasta. Thin with a little of the pasta cooking water if necessary.



Spaghetti Mare e Monti

This pasta dish combines ingredients from the sea (mare) and from the mountains (monte)

 makes 4–6 servings
 prep 15 mins, plus soaking
cook 15 mins
 low in saturated fat

1/2oz (15g) dried porcini mushrooms, rinsed
2/3 cup boiling water
tbsp extra-virgin olive oil
6oz (175g) white mushrooms
2 garlic cloves, minced
1 bay leaf
6 ripe plum tomatoes, peeled, seeded, and chopped
2/3 cup dry white wine
8oz (225g) medium shrimp, peeled and deveined
salt and freshly ground black pepper
1lb (450g) dried spaghetti

1
Combine the porcini and boiling water in a bowl. Let stand for 30 minutes. Remove the mushrooms with a slotted spoon and chop them. Strain the soaking liquid through a fine sieve and reserve. Bring a large pot of salted water to a boil.

2
Heat the olive oil in a large frying pan over medium-high heat. Add the white mushrooms and cook, stirring often, about 5 minutes, until golden. Add the porcini and garlic and cook for 30 seconds. Pour in the porcini liquid, add the bay leaf, and simmer until the liquid is reduced to a glaze. Reduce the heat to low.

3
Add the tomatoes and wine and simmer for 7–8 minutes, until the liquid is slightly reduced and the tomatoes are beginning to break down. Remove the bay leaf. Add the shrimp and cook for 1 minute, or until just opaque. Season with salt and pepper.

4
When the sauce is almost done, cook the spaghetti in the boiling water according to the package directions until al dente. Drain well, then return to the pot. Add the sauce and toss well. Transfer to deep bowls and serve hot.

COOKING TECHNIQUES

Crispy Rice Noodles with Beef

A combination of crunchy textures and Asian flavors

 makes 4 servings

 prep 20 mins • cook 15 mins

vegetable oil, as needed
5oz (140g) dried rice vermicelli
3 tbsp soy sauce
2 tbsp oyster sauce
1 tbsp light brown sugar
12oz (350g) sirloin steak or fillet mignon, thinly sliced
2 garlic cloves, thinly sliced
1 tsp peeled and shredded fresh ginger
12 thin asparagus spears, cut into 1in (2.5cm) lengths
6 scallions, white and green parts, cut into 1in (2.5cm) lengths
1/4 cup chopped cashews
Asian sesame oil, for serving

1

Heat 2in (5cm) oil in a large saucepan over high heat. Break the vermicelli into 7 or 8 portions. In batches, add to the hot oil and cook for a few seconds until they turn white and become crisp. Transfer to paper towels. Keep warm.

2

Mix the soy sauce, oyster sauce, sugar, and 1 tbsp water. Heat 2 tbsp oil in a wok over high heat, stir-fry the beef for 2 minutes, until browned. Transfer to a plate.

3

Add 1 tbsp oil, and stir-fry the garlic and ginger for 30 seconds. Add the asparagus and scallions, stir-fry for 2 minutes, then add the sauce and beef to the pan. Stir-fry until the sauce is thick and boiling. Divide the rice vermicelli among 4 plates. Pile the stir-fry on top, top with cashews, drizzle with sesame oil, and serve immediately.



رسیده‌ها و Callها

فاطمه صابر / ناین

خانم فاطمه صابر

داستان زیبایت را خواندم. همین که شروع کرده‌ای به نوشتن مهم‌ترین قدم را در راه نویسندگی برداشته‌ای. داستان‌هایت بیشتر خاطره‌نگاری و روزنوشت هستند تا داستان. نوشتن داستان اصولی دارد که اگر رعایت نشود، متن نوشته شده به خاطره یا یادداشت روزانه تبدیل می‌شود. برای نوشتن یک داستان خوب نیاز است که اصول و مبانی داستان‌نویسی را بدانی. برای این کار یا می‌توانی کتاب‌هایی را بخوانی که اصول و مبانی داستان‌نویسی را آموزش می‌دهند، یا به کلاس‌های آموزش داستان‌نویسی بروی و یا در همین مجله سری به صفحه آموزش داستان بزنی. البته خواندن داستان‌های معروف از نویسندگان بزرگ و تحلیل آن‌ها هم می‌تواند کمک قابل توجهی به نوشتن کند. منتظر داستان‌های به‌ترت هستم.

مادرم پختن غذای ظهر را بر عهده من گذاشته بود. من هم گوشت و نخود و پیاز را بار گذاشتم و منتظر بودم که خوب بپزند و بعد سیب‌زمینی و ادویه‌جات را اضافه کنم. در این میان مینا آمد و گفت: «بیا برویم. امروز بچه‌ها مسابقه دارند.» من هم به دنبال او به راه افتادم. بازی هیجان‌انگیزی بود. آن‌قدر محو تماشای بازی آن‌ها شده بودم که غذا را فراموش کردم. تا اینکه ظهر شد و بوی غذای همسایه‌ها در کوچه پیچید که ناگهان به خود آمدم و خیلی سریع به داخل خانه دویدم و وارد آشپزخانه شدم. چشمتان روز بد نبیند، گوشت و نخود و پیاز مثل ذغال سوخته و سیاه شده بودند و چنان دود و بویی در خانه پیچیده بود که تنفس را غیرممکن می‌ساخت. اما خدا را شکر، چون همه‌جا پر از گرد و غبار بود، مادرم، سیمیه خانم و همچنین اکرم متوجه این قضیه نشدند. من هم خیلی زود قابلمه را شستم و به کمک مینا پیاز را خرد و با نعنا سرخ کردیم و همچنین کشکی را که مادرم برای شام شب ساییده بود، در آب حل کردیم و مشغول ساختن کال‌جوش شدیم.

پیغام در گیر

■ دوستی زنگ زده و گفته ما هر روز ساندویچ و فست‌فود می‌خوریم و هیچ نیرویی نداریم. آن وقت شما چه‌طور می‌نویسید زبانه‌ها نیروزا هستند؟! اگر زبانه‌ها نیروزا بودند، پس چرا اسمشان زبانه است؟

دوست عزیز آن فست‌فود چه ربطی دارد به زبانه! مثل بچه آدم دیزی با پیاز به بدن بزنی، قورمه‌سبزی و قیمه بخورید، کباب و دوغ بزنی، آن وقت معنی نیرو و نیروزایی را می‌فهمید. یک‌بار دیگر هم به تیتراهای مجله ما گیر بدهید، می‌آیم یقه‌تان را می‌گیرم و به یک دیزی با پیاز فراوان دعوتتان می‌کنم.

■ دوستی زنگ زده و گفته خدمات پس از مرگ چیز خوبی نیست. لطفاً از مرگ‌ومیر داخل مجله‌تان صحبت نکنید. ما جوانیم و هزار آرزو داریم.

ما هم می‌گوییم: شما بیاید شرکت خدمات پس از زندگی راه بیندازید. آن وقت ما می‌آییم و از شما گزارش تهیه می‌کنیم و در مجله درج می‌کنیم.

پیامک‌های کال

■ دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۸ پیامک زده و از تمامی دست‌اندرکاران همه‌چیز تشکر کرده و همه عیدها را تبریک گفته و همه مصیبت‌ها را تسلیت گفته و خواسته حضور خودش را در همه صحنه‌های اجتماعی اعلام کند. ما هم برای ایشان آرزوی طول عمر و سلامت جسمی و عقلی داریم و به ایشان توصیه می‌کنیم مواظب قبض تلفنشان باشند تا یک وقت خدای نکرده ورشکست نشوند.

■ دوستی با پیش‌شماره ۰۹۳۲ برای ما کلی جوک و لطیفه فرستاده است که ما یواشکی خواندیم و خندیدیم، ولی نمی‌توانیم برای شما تعریف کنیم. اصرار نکنید مگر خودتان لطیفه ندارید! بروید لطیفه‌های خودتان را بخوانید!





فائزه فرزانه / استان فارس

فائزه فرزانه از استان فارس نوشته: «من یه چیزایی شبیه شعر می‌نویسم! یکیشون رو براتون می‌فرستم، امیدوارم خوشتون بیاد و اجازه بدید نظر بارزشتون رو دربارش بدونم! خیلی منتظرم... و ممنون! البته این شعر یه مصراع تضمین از شعر «دو کاج» محمدجواد محبت دارد: یک نفر هست جای دوری که توی شعرم نشسته و تنه‌است آه... اما خودش نمی‌داند که تمام قشنگی دنیاست! عشق او دانه‌ای ست سحرآمیز



نامه‌های برقی

■ دوست عزیزم **پوریا القامی** نامه برقی زده و در پیوست نامه شعری سپید برای ما فرستاده است که انگار یک جورهایی می‌خواسته آدرس جایی را بدهد. چون از شهر و کوچه بن‌بست و کلبه و کلماتی از این قبیل استفاده کرده است. البته شعر زیبایی است و بد نیست که شما هم بخوانیدش:

دوری دستانت
آسمان شهر دل ابری کرد
باز هم کلبه عشق دل من
حسرت دیدارت

پانهادن‌هایت

دوری دستانت

حس غربت زده‌ای در بر یک کوچه بن‌بست

به من داده؛ بیا

من تو را کم دارم



■ خانم **زینب سادات حسینی** تشنیزی ۱۶ ساله از تهران پیامک زده و نوشته: تمایل دارم اشعار سروده شده خود را در مجله پر بار و مفید شما چاپ نمایم. (تنها شما نیستید که تمایل دارید، همه تمایل دارند.) لطفا بنده را در چاپ این شعر حمایت نمایید. (حمایت می‌کنیم، حمایت می‌کنیم.) امید دارم حمایت و لطف شما شروع افتخارات و قدم‌های بزرگ من باشد (این را دیگر قول صددرصد نمی‌دهیم. البته اگر خودت بخواهی چرا که نه!)

■ در برابر خدا

از تنگنای تاریکی شب
از بزرگی روشنایی روز
صدای پر از نیاز مرا بشنو
ای خدای بزرگ زیبایی‌ها
تنها تو آگاهی و تو می‌دانی
اسرار زندگی مرا
تنها تو قادری که ببخشی
گناهان بی‌پایان مرا
من به تو پناه آوردم
بی‌تو از جسم خویش خسته و بیزارم
ای خدا که دست توانایت
بنیان گذاشت جهان هستی را

اطلاعات کیهانی

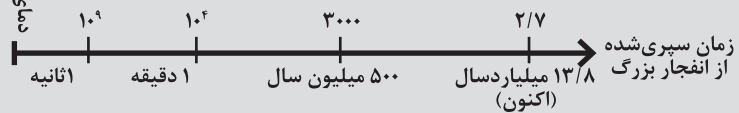
تابش زندگی بخش

اگر با ابزارهای دقیق در جهت‌های متفاوت به آسمان نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که پس‌زمینه تاریکی که پشت ستاره‌ها و کهکشان‌ها قرار گرفته است، در واقع تاریک تاریک نیست، بلکه انرژی ضعیفی از آنجا به طرف ما می‌آید. به این انرژی «تابش زمینه کیهانی» می‌گوییم.

سرچشمه تابش

امروزه منشأ این تابش برای ما روشن شده است. این تابش باقی‌مانده انفجار بزرگی است که ۱۳/۸ میلیارد سال پیش جهان را به وجود آورده است. در واقع، تابش زمینه کیهانی یکی از شواهد تجربی مهمی است که نظریه «انفجار بزرگ» را تأیید می‌کند. در اولین لحظات پیدایش جهان، دما و فشار به شکل وحشتناکی بالا بوده است. به مرور زمان، جهان ما سرد و سردتر شده است تا جایی که امروز بعد از گذشت میلیاردها سال، دمای آن به ۲/۷ کلوین رسیده است.

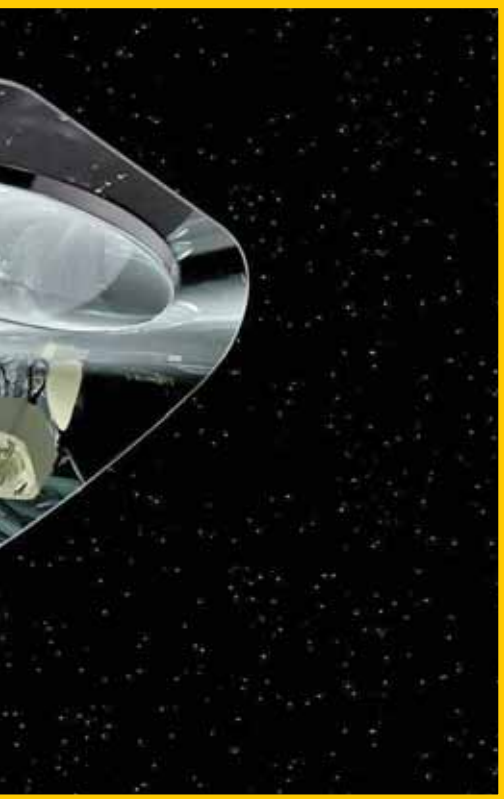
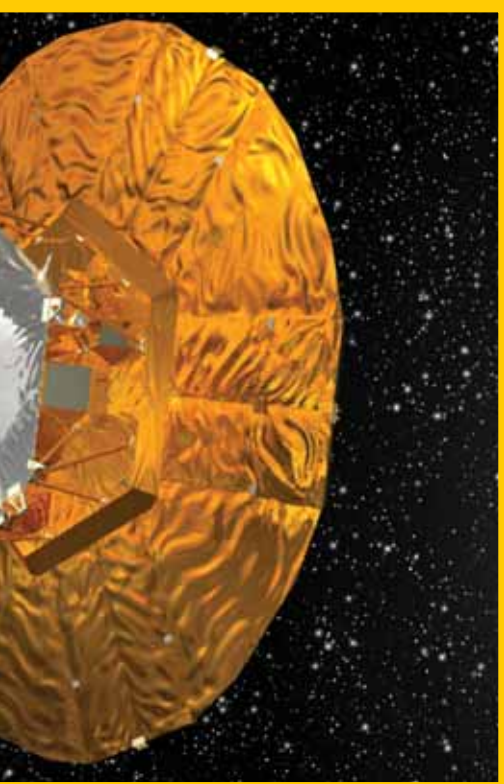
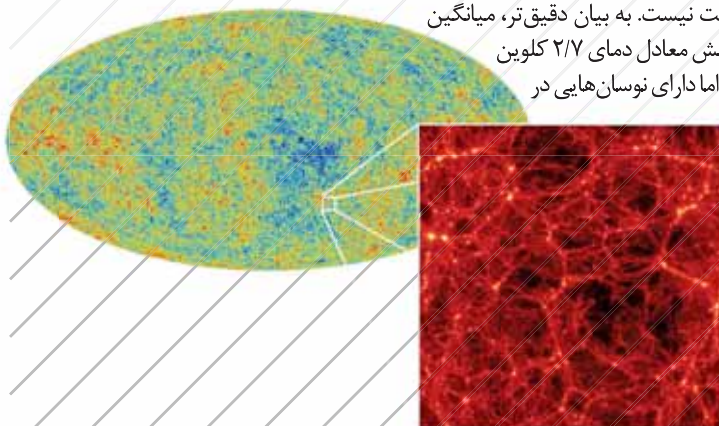
زمان سپری شده از انفجار بزرگ (کنون)



صدای اولین لحظه‌های آفرینش

حدود ۰/۰۰۰۰۱ است. این نوسان‌های کوچک مربوط به نوسان‌های کوچکی است که در ابتدای آفرینش جهان، در چگالی مواد وجود داشته است. اگر در ابتدای عالم، مواد به صورت کاملاً همگن قرار می‌گرفتند، امروزه هیچ افت و خیزی در تابش زمینه کیهان دیده نمی‌شد. البته در این صورت یک اتفاق مهم‌تر هم می‌افتاد: زمین، ستاره‌ها و کهکشان‌ها اصلاً به وجود نمی‌آمدند و در نتیجه ما نیز به وجود نمی‌آمدیم.

این نقشه نشان‌دهنده انرژی‌ای است که ما از جهت‌های متفاوت کیهان دریافت می‌کنیم. توجه کنید که در این نقشه، تأثیر همه ستاره‌ها و کهکشان‌هایی که در آسمان هستند، حذف شده است. بنابراین آنچه که باقی‌مانده، یک تابش خالص و قدیمی است که می‌تواند صدای اولین لحظه‌های آفرینش جهان را به گوش ما برساند. همان‌طور که می‌بیند، «تابش زمینه کیهانی» کاملاً یکدست نیست. به بیان دقیق‌تر، میانگین این تابش معادل دمای ۲/۷ کلوین است، اما دارای نوسان‌هایی در



۱۰۰۰۰۰/ نه بیشتر و نه کمتر!

در ابتدای عمر جهان، برخی از مناطق دارای چگالی بیشتری بودند. گرانش بقیه مواد را به سمت این مناطق جمع کرد و به این ترتیب اولین ستاره‌ها شکل گرفتند. حالا تصور کنید که اگر در جهان هیچ منطقه‌ای چگالی‌اش بیشتر از مناطق دیگر نبود. در این صورت مواد حول هیچ نقطه خاصی جمع نمی‌شدند و در نتیجه هیچ ستاره‌ای شکل نمی‌گرفت. پیدایش ساختارهای جهان، اولین شرط شکل‌گیری انسان بوده است. اگر ستاره‌ای نبود، ما هم نبودیم. حالا تصور کنید که اگر در جهان اولیه، چگالی بعضی از نقاط بیش از حد زیاد بود. در این صورت مواد به شکل افسارگسیخته‌ای حول این مناطق متراکم می‌شدند و سیاه‌چاله‌های بزرگی را به وجود می‌آوردند. در این صورت هم ستاره‌ای شکل نمی‌گرفت و خبری از پیدایش انسان نبود. برای شکل‌گیری ساختارهای جهان به شکل متعادل، نیازمند افت و خیز اندکی در چگالی اولیه جهان بوده‌ایم؛ افت و خیزی که تأثیر آن را امروزه می‌توانیم در افت و خیز تابش زمینه کیهانی ببینیم. تابش زمینه کیهانی به اندازه $۰/۰۰۰۰۱$ افت و خیز دارد. اگر این نوسان یک‌دهم مقدار کنونی‌اش بود، اصلاً مواد متراکم نمی‌شدند و ساختاری به وجود نمی‌آمد. اگر هم نوسان بزرگ‌تر از $۰/۰۰۰۰۱$ بود، جهان ما لبریز از سیاه‌چاله‌های بزرگ و منابع پرتوهای شدید X و گاما بود. کهکشان‌ها اگر ایجاد می‌شدند، بسیار کوچک بودند و فاصله متوسط ستاره‌ها بسیار کم می‌شد. در چنین کهکشان‌هایی مدام شاهد برخورد‌های شدید ستاره‌ها بودیم. آفرینش ما یک پدیده تصادفی نیست. تنظیم دقیق افت و خیزهای تابش زمینه کیهانی، یکی از نشانه‌های وجود ناظم این جهان است. تنظیم‌های دقیقی در قوانین و شرایط اولیه جهان صورت گرفته است، تا ما بتوانیم از نعمت حیات بهره‌مند شویم. همان‌طور که در «قرآن مجید» می‌خوانیم: «در آفرینش خدای رحمان هیچ‌گونه عیب و نقصی نمی‌بینی. پس چشم بگردان، آیا خلل و ایرادی می‌بینی؟ دوباره چشم بگردان. چشم، ناکام و خسته از ایافتن عیب به‌سوی تو باز می‌گردد» (ملک/ ۳ و ۴).

**کاوشگر WMAP**

این کاوشگر در سال ۱۳۸۰ برای بررسی دقیق تابش زمینه کیهانی به فضا پرتاب شد. این کاوشگر توانست تصاویر بسیار دقیقی از تابش زمینه کیهانی تهیه کند.

**ماهواره پلانک**

این ماهواره در سال ۱۳۸۸ مأموریت WMAP را ادامه داد. در نتیجه تصاویرها و اطلاعات این دو فضاپیما، امروزه توانسته‌ایم به نقشه دقیقی از تابش زمینه کیهانی دست پیدا کنیم.



سفر خنده

به دنبال نرم‌کننده‌ای برای ارواح پریشان

شاید تأثیر بعضی شامپوهای بی‌کیفیت را بر موهایتان دیده باشید. بعضی از آن‌ها کله آدم را به شکل سیم ظرف‌شویی در می‌آورند و موها را مثل نم‌چنان در هم می‌پیچند که باید ساعت‌ها با حوصله شانه کنی تا گره‌های آن از هم باز شوند. شاید هم به چیزهایی مثل نرم‌کننده نیاز پیدا کنید. به هر ترتیب، موهای آشفته را می‌توان با کمی زحمت و از دست دادن بخشی از آن‌ها دوباره سامان داد، اما با ارواح و افکار پریشان چه باید کرد؟ این همان چیزی است که دنبالش بودیم.

طوری نباشد که بچه‌ها خیال کنند یک گروه سیرک وارد مدرسه‌شان شده! یادمان باشد ما طنز می‌نویسیم، اما طنز زندگی نمی‌کنیم. باید بچه‌ها را با اهمیت طنز و انواع آن آشنا کنیم و به آن‌ها یاد بدهیم که استعداد خود را در این زمینه محک بزنند و با مجله خودشان (رشد جوان) همکاری کنند.

■ وظیفه اصلی ما به عنوان طنزنویس این است که یقه ناهنجاری‌های جامعه را بچسبیم و نگذاریم بچه‌ها شیفته جاذبه‌های ناهنجار و بدلی شوند. طنز یعنی ظریف دیدن، نکته‌سنجی و حال‌گیری از ناهنجاری‌ها و زشتی‌ها ...

بازدید از مدارس

در ابتدای ورود، همکار خوبمان در آموزش و پرورش قزوین، آقای محمد حق‌شناس، بعد از استقبالی صمیمانه و خوشامدگویی ما را به دبیرستان پسرانه صدر ۲ قزوین راهنمایی کرد. آنجا با مدیر مهربان مدرسه، آقای مهرداد بهزادفر، به هفت گروه دو نفره تقسیم شدیم و در مجموع توانستیم از چهارده کلاس بازدید کنیم و با جوانان بامرام و شاد مدرسه گپ و گفتی دوستانه داشته باشیم. بین بچه‌ها آن‌هایی که

شما تا ببینیم حرف حسابتان چیست. بعد از مشورت با این گروه خنده‌رو که بسیاری از آن‌ها سال گذشته مهمان برنامه «قندپهلو» در تلویزیون بودند، اولین مقصد سفر را قزوین انتخاب کردیم. می‌گفتند هم دانش‌آموزان بامرامی دارد، هم پایتخت خوش‌نویسی ایران است، هم زادگاه علی‌اکبر دهخدا است، هم جاهای دیدنی خوبی دارد و مهم‌تر از همه شیرینی‌های خوش‌مزه‌ای همچون باقلوای قزوینی دارد. حرف شیرینی که به میان آمد، آبشاری از قند در دل‌ها و دهان‌ها جاری شد و ما مثل زنبورهای عسل به سوی قزوین پر کشیدیم.

وقتی داشتیم به قزوین نزدیک می‌شدیم، آقای اسماعیل امینی که بزرگ ما بود و سال گذشته دبیری «جشنواره شعر فجر» را هم بر عهده داشت، گروه را در اتوبوس دور هم جمع کرد و ما مثل بازیکنان فوتبال که قبل از مسابقه دور هم حلقه می‌زنند و دست در گردن هم می‌اندازند، به حرف‌های ایشانش گوش سپردیم. چون هیاهو زیاد بود و تقریباً صدا به صدا نمی‌رسید، من توانستم فقط یکی دو جمله از صحبت‌های ایشان را بشنوم:

■ توی کلاس‌ها که می‌روید، رفتار تان

از قدیم گفته‌اند: «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست.» بشر از همان روزهای اول متوجه شد که نشان دادن دندان‌ها به طرف مقابل می‌تواند دو تأثیر متضاد داشته باشد: اگر از روی خشم باشد، یعنی «از من بترس!» اما اگر از روی مهربانی باشد، یعنی «از من بترس!» من لولو خرخره نیستم. بیا دوست باشیم و خیلی چیزهای دیگر که خودتان بهتر می‌دانید. حتی برخی بزرگان ادب و عرفان معتقدند که خنده از نعمت‌های بزرگ خداوند است و هیچ موجودی نیست که نخندد، فقط شکلش فرق می‌کند. برای همین مولوی فرموده است:

هر ذره که می‌پوید / بی‌خنده نمی‌روید
یعنی اگر در کلاس علوم، موقع سبز کردن لوبیا دقت کرده باشید، دانه‌ها هم شکفتن خود را با یک لبخند کوچک آغاز می‌کنند. با این مقدمه که نیازی هم به آن نبود، می‌خواستیم بگویم مجله «رشد جوان» در سال‌های اخیر خنده و شادی را خیلی جدی گرفته و بخش قابل ملاحظه‌ای از صفحات خود را به طنز و «خنده‌سازان» اختصاص داده است. ما گروه طنز مجله برای این که دست‌پخت‌مان نمک‌کافی داشته باشد، تصمیم گرفتیم یک اتوبوس اجاره کنیم و مستقیم بیاییم سر کلاس‌های

ما برای یک موضوع خیلی جدی اینجا هستیم و آن «خنده و شوخی» است.



«شاد بودن مثل خمیازه واگیر دارد و به دیگران هم سرایت می‌کند!»

شطرنجی کند. چون نگران بود مبادا به پسرها بر بخورد) با اجازه آقا پسرها، اغلب همکاران گروه اقرار می‌کردند پسرها شوخ‌تر و بازیگوش‌تر بودند، اما دخترها جدی‌تر و عاقل‌تر! البته تعجبی هم ندارد. هر چه باشد دخترخانم‌ها زودتر به سن تکلیف می‌رسند و دورهٔ بچگی پسرها طولانی‌تر است.

استعدادی در نوشتن و شعر داشتند قول می‌دادند که در اولین فرصت مطالب و شعرهای خود را برای ما بفرستند. همکاران ما هم که بعضی از آن‌ها خیلی وقت بود پایشان را به مدرسه نگذاشته بودند، مرتب از حرف‌ها و پیشنهادهای بچه‌ها یادداشت برمی‌داشتند تا بتوانند سال بعد، طنزهای خوش‌مزه‌تری تدارک ببینند.

برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشیم، دبیرستان دخترانهٔ سعادت ۲ را برای بازدید بعدی انتخاب کردیم. اینجا هم خانم مدیر خلاق و باسلیقهٔ مدرسه، خانم بهناز چاووشا اجازه داد همکاران ما چند دقیقه‌ای وقت کلاس‌ها را بگیرند و باز حرف‌ها و پیشنهادهای دخترخانم‌ها را بشنوند و یادداشت کنند. نکتهٔ جالب مدرسه این بود که خوش‌سلیقگی زنانه در کل آن به چشم می‌آمد. اغلب دیوارها و تابلوهای اعلانات در راهروها با پیام‌ها و مطالب خواندنی و زیبا تزئین شده بودند. حتی یکی از صفحات ورزشی رشد جوان را انتخاب کرده بودند و با طراحی متفاوت به دیوار زده بودند تا بچه‌ها موقع زنگ تفریح، با یک نگاه نکته‌های مفید آن را بخوانند. نکتهٔ جالب دیگر این بود که (البته سردبیر محترم می‌خواست اینجا جای گزارش را



عکس یادگاری با تندیس عبیدزاکانی شاعر و طنزپرداز قرن هشتم هـ.ق

دیدار از تاریخ

نمایی از داخل قصر چهل ستون



چون شرح و توصیف همه دیدنی‌ها در این صفحات اندک ممکن نبود، چند عکس یادگاری را برای نمونه آوردیم تا شما هم بی‌نصیب نمانید:

این تصویر خودش یک طنز تاریخی است. در گوشه‌ای از قصر چهل‌ستون که به دستور شاه‌طهماسب صفوی بنا شده است، سه لایه نقاشی مربوط به سه دوره تاریخی دیده می‌شود: لایه زیرین مربوط به زمان شاه‌طهماسب صفوی بود. لایه دوم مربوط به دوره شاه اسماعیل صفوی بود که روی نقاشی‌های قبلی را گچ گرفته بودند و طرح‌هایی نو در باره افتخارات خودشان کشیده بودند. تا اینکه در زمان قاجار روی دو لایه قبلی را با گچ پوشانده بودند و نقاشی‌های قجری کشیده بودند تا اثری از دوره صفویه نماند! اما هر سه لایه مانده‌اند تا لبخند عبرت بر لب‌ها بنشانند. یادآور این بیت سعدی که فرموده است: هر که آمد عمارتی نو ساخت / رفت و منزل به دیگری پرداخت



یک خواهش دوستانه

از همه خوانندگان خوب رشد جوان می‌خواهیم با ارسال نامه، ایمیل یا حتی گذاشتن پیام در تلفن پیام‌گیر، ما را در تدارک مطالب جذاب‌تر، به‌ویژه در بخش طنز(خنده‌زار) یاری کنند.

موزه مردم‌شناسی، معروف به موزه حمام قهر



نمایه بیرونی قصر چهل ستون



این ساز بزرگ به «چنگ فرش» معروف است. ترتیبی از دارقالی و چنگ. دزدگی دستی به سیم‌های آن زدیم!



کار دارم!

کسب درآمد و نیز استفاده از آن برای رفع نیازهای زندگی، دو مسئله اساسی زندگی ماست. مهم ترین نکته در اقتصاد خانواده و مدیریت درست آن، کسب درآمدی مناسب و حلال و نیز دستیابی به الگویی صحیح در مصرف و اجرای آن الگوست. پیامبر (ص) فرموده است: «ثروتی که از راه حلال و مشروع به دست آید، چه نیکوست برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد.» (یعنی بداند این ثروت را چگونه مصرف کند) (المحجة البیضا، جلد ۶، ص ۴۴).

بخش مهمی از آموزه های اسلامی در جهت اصلاح و هدایت ما مسلمانان در این دو زمینه، یعنی تنظیم رفتارهای اقتصادی ماست.

کسب درآمد

کسب درآمد در احادیث و روایات با تعبیر متفاوتی همچون طلب روزی حلال، عبادت و عمل صالح مطرح شده و برای آن پاداشی چون «جهاد در راه خدا» در نظر گرفته شده است.



امام کاظم (ع) فرموده است: «کسی که روزی حلال طلب کند تا به مصرف خود و خانواده اش برساند، همچون کسی است که در راه خداوند جهاد می کند» (الحیة، جلد ۵، ص ۴۳۷).

هدف از جهاد مگر جز تقویت پایه ها و گسترش فضیلت های انسانی است و مگر کسب و کار حلال جز این ها پیامد دیگری دارد؟ اسلام از مسلمان می خواهد که با کار و تلاش نیازمندی های خود و خانواده اش را تأمین کند. دست نیاز به سوی کسی دراز نکند و بنای

خویش‌اند و در مسیر هدف آفرینش خود گام برمی‌دارند. هر کدام از این کارها اگر با قصد و نیت خالص انجام گیرد، حدود الهی و ملاحظات زیست‌محیطی در آن رعایت شود، و بالاخره زمینه غفلت و فراموشی یاد خدا و دیگر مسئولیت‌های انسانی را در پی نداشته باشد، عبادت و جهاد در راه خدا به حساب می‌آید.

قداست شغل

پس شغل قداست دارد و باید آن را یک ثواب دانست. بله، فعالیت اقتصادی درست، برای کسب روزی حلال و مصرف آن در راه درست، یک چرخه کامل عبادی است. پیامبر (ص) فرموده است: «عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب روزی حلال است» (میزان الحکمة، جلد ۵، ص ۲۰۵۸).

می‌بینید که بر خلاف تصور بعضی‌ها که خیال می‌کنند عبادت فقط در نماز، روزه و... خلاصه می‌شود، کسب روزی حلال نیز عبادت است؛ عبادتی بزرگ که قبولی بخشی از عبادات دیگر نیز وابسته به آن است. به این موضوع در روایات متعددی اشاره شده است.

منفور بودن بی‌کاری

امام کاظم (ع) فرموده است: «خدای بزرگ از بنده پر خواب بیزار است. خدا از بنده بی‌کار متنفر است» (الحیة، جلد ۵، ص ۴۹۳).

و نیز پیامبر (ص) فرموده است: «خداوند از شخص تندرسر بی‌کار که نه سرگرم کار دنیاست و نه سرگرم کار آخرت بیزار است» (میزان الحکمة، جلد ۱۰، ص ۴۶۰۴).

امام باقر (ع) نیز در سرزنش بی‌کاری فرموده است: «**موسی (ع)** عرض کرد: پروردگارا از کدام یک از بندگان بیشتر بیزاری؟ فرمود: از کسی که شب هنگام چون

مردار است و روز بی‌کار» (الحیة، جلد ۵، ص ۴۹۲).

این است که می‌بینیم که بزرگان دین از بی‌کاری بیزار بوده‌اند. برای نمونه می‌خوانیم: **امام علی (ع)** چون از جهاد فراغت می‌یافت، به تعلیم مردمان و داوری کردن بین آن‌ها می‌پرداخت. چون از این کار آسوده می‌شد، در باغچه‌ای که داشت، با دست خویش به کار مشغول می‌شد و با وجود این در هر حال مشغول ذکر خدا بود (همان، ص ۴۷۵).



عزت خویش را بدین شکل استوار سازد. به‌علاوه، با کسب مال زمینه اتفاق و رسیدگی به محرومان را در خویش فراهم آورد. می‌بینید که این فضایل انسانی از طریق کار و تلاش اقتصادی به‌دست می‌آیند. البته عبادت بودن کار و تلاش مبنای استوار دیگری نیز دارد.

کار و آبادانی زمین

از نظر اسلام یکی از فلسفه‌های وجودی انسان، آبادانی زمین است. این هدف جز با کار و تلاش محقق نمی‌شود. قرآن می‌فرماید: «اوست که شما را از زمین آفرید و آبادانی آن را به شما واگذاشت» (هود/ ۶۱).

اسلام از انسان می‌خواهد که با کار و تلاش، به عمران زمین همت گمارد. پس هر نوع فعالیت تولیدی، کشاورزی، دامداری، باغداری و هر نوع فعالیت صنعتی و نیز فعالیت خدماتی که مستقیم یا غیرمستقیم به‌عنوان آبادانی زمین مطرح شود، در راستای این هدف و وظیفه است. با همین میناسبت که کار، انجام تکلیف و اطاعت از فرمان خدا به‌شمار می‌رود و به‌همین دلیل عبادت است. پس همه کسانانی که به حرفه و شغل مفیدی در سطح جامعه مشغول‌اند، کسانی هستند که در کار انجام وظیفه و مأموریت اصلی



استاد جواد علیزاده، کاریکاتوریست ورزشی

ورزش کاریکاتور

یکی از مقوله‌های مرتبط با ورزش که همه آن را دیده‌ایم، ولی کمتر کسی به آن توجه می‌کند، «کاریکاتور ورزشی» است. این در حالی است که همیشه کاریکاتوریست‌ها به بهترین شکل می‌توانند کمبودها و مشکلات را به تصویر بکشند. در این شماره پای صحبت جواد علیزاده نشستیم؛ کاریکاتوریستی که به شکل اختصاصی به کشیدن کاریکاتورهای ورزشی پرداخت، مجله «طنز و کاریکاتور» را منتشر کرد و برخی از ویژه‌نامه‌های کاریکاتور او به شمارگان ۱۵۰ هزار نسخه رسیدند!

آرژانتین و انگلستان) موردتوجه همگان بود و مارادونا در روزهای اوج خود به‌سر می‌برد. او مثل یک ژنرال با گل‌هایی که به انگلستان زد، انتقام ملت آرژانتین را پس از اشغال جزایر مالویناس (فالکلند) از انگلیسی‌ها گرفت. این موضوع برای تمام جهان سومی‌ها دلچسب بود. من هم به مارادونا علاقه داشتم و احساس خودم را در آن گاه‌نامه منعکس کردم.

■ **از شکل‌گیری شخصیت «مفسر شوت» بگوئید.**

در جام جهانی ۱۹۹۰ نمادی به نام «مفسر شوت» طراحی کردم. «شوت» دو معنا داشت: معنای فوتبالی که همان شوت‌زدن و سروکار داشتن با شوت است و معنای عام آن که می‌گویند «فلانی آدم شوتی است!» من در قالب این شخصیت پیش‌بینی کردم که در افتتاحیه این جام، کامرون در برابر آرژانتین پیروز می‌شود. همین اتفاق هم رخ داد! از همان سال (۱۳۶۹) مجله «طنز و کاریکاتور» کار خود را آغاز کرد و به این ترتیب انتشار آن گاه‌نامه‌های ورزشی خاتمه یافت.

■ **درباره سبک کار خود بیشتر توضیح دهید. در کشیدن کاریکاتور، چه نوآوری‌هایی داشتید؟**

من سبک جدیدی را در کاریکاتور ورزشی در پیش گرفتم. برای مثال کتابی به نام «آلبوم فوتبال» منتشر کردم و در آن، کاریکاتور حدود ۵۰ ستاره جام جهانی را از جام ۱۹۶۲ به بعد ترسیم کردم. از هر دوره چند نفری را انتخاب کرده بودم. اما این تنها

با اینکه در زبان انگلیسی تحصیل می‌کردم، اما هنوز هم معتقدم که از علاقه اصلی‌ام دور نشدم. زیرا کاریکاتور نیز نوعی ترجمه است؛ ترجمه سختی‌های زندگی به زبان طنز. به هر شکل از همان سال نیز همکاری خود را با «مجله کاریکاتور» آغاز کردم.

■ **چگونه به کاریکاتور ورزشی روی آوردید؟**

من به فوتبال به قدری علاقه داشتم که حتی در دوران مدرسه به ورزشگاه امجدیه می‌رفتم و صحنه‌های ورود توپ به دروازه، فیگورهای دروازه‌بان و شوت‌کردن بازیکنان را می‌کشیدم.

بعدها بی‌مهری‌هایی علیه من صورت گرفت و به این ترتیب از محل کار خود بیرون آمدم و به صورت آزاد شروع کردم به چاپ گاه‌نامه‌های گوناگون در زمینه‌های ورزشی، سینمایی و...

■ **اولین بار به چه مناسبتی چنین گاه‌نامه‌ای منتشر کردید؟**

جام جهانی ۱۹۸۲ اولین گاه‌نامه‌ام به چاپ رسید. در آن ایام ماجرای نبرد فالکلند (بین

■ **دوست داریم درباره شما از زبان خودتان بشنویم**

من جواد علیزاده متولد ۱۳۳۱ در روستای پارس آباد مغان اردبیل هستم. حدوداً چهار ساله بودم که خانواده‌ام به تهران منتقل شدند و دوران دبستان را در مدرسه «هوشمند» سپری کردم. از همان زمان متوجه شدم که در نقاشی مهارت دارم. اکثر کاریکاتوریست‌ها زندگی مشابه هم دارند و معمولاً

همگی در دبستان متوجه استعداد خود می‌شوند. غالباً هم اولین سوژه این افراد، کاریکاتور معلم‌هایشان است! طبیعتاً اگر معلم از دیدن کاریکاتور خود دلخور شود، دانش‌آموز را مؤاخذه و از کلاس اخراج می‌کند. اما

اگر هنردوست باشد، این حرکت را تشویق می‌کند. این رفتارها با من هم شده است؛ برخی معلم‌ها مرا اخراج می‌کردند و برخی دیگر مشوق من بودند.

■ **آیا در دوران جوانی فرصت کردید به روش علمی علاقه خود را دنبال کنید؟**
من در سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه شدم. البته



ستون‌هایی مربوط به کاریکاتور وجود داشت که همراه با شرح کاریکاتور بود و به فوتبال انگلستان می‌پرداخت. اما اینکه نشریه‌ای به صورت کاملاً تخصصی به کاریکاتور ورزشی پردازد، مشاهده نکرده‌ام.

■ گسترش اینترنت در روزگار کنونی به هنر کاریکاتور کمک کرده است یا خیر؟
هر پدیده‌ای هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. باید سنجید و دید که جنبه‌های مثبت هر پدیده بیشتر است یا جنبه‌های منفی آن. پدیده اینترنت سبب شد که هر کسی بتواند کاریکاتور خود را در آن قرار دهد و پیام خود را بیان کند. ولی در مقابل این عیب هم وجود دارد که یک کاریکاتوریست آماتور هم می‌تواند کاریکاتور خود را در آن قرار دهد؛ بدون آنکه نظارتی بر کار او صورت بگیرد. در حالی که در دوران ما، باید مدت‌ها منتظر می‌ماندیم تا سردبیری کارهای ما را ببیند، ایرادات آن را بگیرد و به مرور ما را راهنمایی کند.

■ یک کاریکاتوریست در جامعه چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟
همیشه گفته‌ام که کاریکاتور هنری است که هم به نفع مردم جامعه و هم به سود نظام است. زیرا کاریکاتوریست در حقیقت آسیب‌شناس است و به «اعتدال» کمک می‌کند. هیچکس هنگام معاینه خودروی خود، از مسئول معاینه ایراد نمی‌گیرد. کاریکاتوریست‌ها هم از آن جهت که نماینده مردم عادی هستند، اگر انتقادی درباره گرانی، فقر، بی‌کاری و... داشته باشند، مسئولین باید از آن استقبال کنند.



هزار تومان به من می‌رسید. شاید هیچ انسان عاقلی چنین کاری نمی‌کرد، ولی علاقه سبب می‌شد که من چنین کاری انجام دهم.

■ ماندگارترین آثار شما کدام بوده‌اند؟
در آن ایام - که دوران اوج نشریات کاغذی بود - مجلات معتبری وجود داشتند که گهگاه کاریکاتورهای مرا به چاپ می‌رساندند. مثل «football magazine» آلمان که کاریکاتور مرا از تیم ملی آلمان چاپ کرد. مجله «shoot» انگلستان کاریکاتور **پل گاسکوین** را از من منتشر کرد. «mondial» فرانسه نیز کارهای مرا به چاپ رساند.

■ در جاهای دیگر دنیا هم مجلاتی شبیه مجله طنز و کاریکاتور وجود دارند که تمام مطالبشان کاریکاتور فوتبالی باشد؟
یادم می‌آید در مجله shoot انگلستان - که کاملاً تخصصی و جدی به فوتبال می‌پردازد -

به تصویر آن‌ها محدود نبود، بلکه فیگور و استایل آن‌ها را نیز می‌کشیدم. آناتومی بدن در کاریکاتورهای ورزشی اهمیت فراوانی دارد.

■ در راه چاپ کاریکاتورهایتان چه دشواری‌هایی داشته‌اید؟
کارم بسیار سخت بود. آن ایام، روزهای اوج مارادونا و **میشل پلاتینی** و بعدها **رود گولیت** بود. اما حتی در کشیدن کاریکاتور آن‌ها هم مشکل داشتیم. در آن زمان اعتقاد مسئولان بر این بود که این چیزها در ایام جنگ مناسب نیستند. یا می‌گفتند هیجان برای جوان ایرانی مضر است. من در جواب می‌گفتم که دشمن ما در جنگ، راهی جام جهانی شده است.

در آن زمان دستگاه‌های فتوکپی مثل الان فراوان نبودند. مثلاً اگر من از ۲۰ فوتبالیست کاریکاتور کشیده بودم و می‌خواستم آن‌ها را تحویل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بدهم، جایی نبود که از آن‌ها فتوکپی بگیرم و یک نسخه را برای خودم نگه دارم. حتی مغازه‌های عادی نیز می‌گفتند بدون مجوز وزارت ارشاد کپی نمی‌گیریم! این مشکل را به وزارت ارشاد اطلاع می‌دادم تا شاید آن‌ها مجوز بدهند، اما آن‌ها هم می‌گفتند که قبل از چاپ مجوز نمی‌دهند! به این ترتیب غالباً مجبور بودم تمام کاریکاتورهایم را مجدداً ترسیم کنم و فتوکپی کارهای خودم باشم! در آن زمان وزارت ارشاد برای آثار قیمت تعیین می‌کرد. به این ترتیب باید شمارگان ۲۱۰ هزار تایی آماده می‌شد و اگر صد درصد این شمارگان به فروش می‌رسید، ۱۰ تا ۲۰



خندهزار



مشاور

فرزندم! شما اولین فرزندی نیستی که از شرایط ارث رسیده از والدینش ناراضی است و آخرین هم نخواهی بود. به جای این حرف‌ها به نیمهٔ پر لیوان فکر کن و خدا را شکر کن که پسر ملوان زبل نیستی، وگرنه تا آخر عمرت، صبح و ظهر و شب باید اسفناج پخته می‌خوردی! در ضمن پدرت برای تأمین مخارج شما، عمری است که رنگ صورتی دارد! سعی کن پدرت را درک کنی تا در آینده فرزندی هم تو را درک کند و بهت گیر ندهد که چرا به جای پلنگ، نهنگ نشدی! شما هنوز جوانی و نمی‌دانی ابراهای جوان‌های ۲۰ سال بعد چه قدر می‌تواند عجیب و غریب باشد! تازه شاید وقتی تو جوان شدی، رنگ صورتی رنگ سال پسرها شده باشد.



کار یکلماتور

م. سربه‌هوا

■ تنها تمرش

سایه‌اش بود

درخت خشکیده.

■ می‌کشد دیو غصه را در بند

طرح تعویض احم با لبخند

■ از سقوط بالا می‌رود

کوه‌نورد امیدوار.

■ دستگیر مستمندان باشد،

دست تقدیر

دست‌های شماست

■ فقط طاووس

پرواز در میان رنگین‌کمان را

تجربه کرده است.

مشاور عزیز! همه عاشق می‌شوند، من هم عاشق شده‌ام! عشق من همان‌طور که حتماً شما هم متوجه شده‌اید، از عشق لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین هم شدید تر بود. اما افسوس که امروز پس از تحمل سال‌ها مرارت و سختی، عشقم افتاد و شکست تازه فهمیدم که عشق هم عشق‌های قدیم! گویا من در تمام این مدت به یک بلوط چینی دل بسته بودم... بلوطی که برای نجاتش از چنگال یک عقاب، خطر پرتاب شدنم به دره‌ای یخی را به جان خریدم، اما در آخرین لحظه و چند ثانیه قبل از سقوط، دیدم که بلوط نازنینم، ترک خورد و شکست! الان هم در حال سقوط به ته درهٔ یخی هستم و چون مسافت زیاد بود، گفتم تا رسیدن به ته دره، کمی با شما درد دل کنم! یک عکس سلفی را هم از لحظهٔ مشاهده ترک خوردن عشقم، از خودم (البته با استفاده از دم!) گرفته‌ام که برایتان می‌فرستم.



مشاور

اتفاقاً چند وقت قبل در همین سستون، ماری برای ما نامه نوشت و از شکست عشقی‌اش، در روزی که فهمیده بود سال‌ها به یک شلنگ دل بسته بوده سخن گفت! پس شما اولین جانوری نیستید که در انتخاب نیمهٔ گمشده‌تان اشتباه کرده‌است! اما بهتر بود قبل از دل بستن به این بلوط، کمی دربارهٔ اصل و نسبش تحقیق می‌کردید... حالا هم دیر نشده، به محض اینکه به ته دره رسیدید، مادرتان را بفرستید به خواستگاری یک سنجاب خانوادهدار!

در زمان نوجوانی ما، کار تونی پخش می‌شد به نام: «بنر» که در آن، یک خانم سنجاب بود به اسم سو (که گل بزرگی هم روی سرش می‌زدا). اگر ایشان هنوز شوهر نکرده باشد، می‌تواند شریک خوبی برای زندگی شما باشد!



لطیفه‌های امروزی

م. وصله پینه

■ ضرب شکلاتی

معلم: پدرام دوتا سه‌تا می‌شود چند تا؟

پدرام: شش‌تا!

معلم: آفرین! بیا این شش‌تا شکلات جایزه‌ات!

پدرام: نه آقا ببخشید می‌شود شانزده‌تا!!!

جناب مشاور من از یک موضوع بسیار شاکی هستم و آن هم اینکه شما آدم‌ها در مورد کشفیات علمی ما شخصیت‌های کارتونی، خیلی بی‌توجه هستید. اگر نیوتن پس از برخورد سیب با ملاجش توانست قوانین فیزیک و جاذبه را متحول کند، من هم پس از سال‌ها دنبال میگ‌میگ دویدن، توانسته‌ام چند قانون مهم فیزیک را در دنیای کارتون‌ها کشف کنم. ولی دانشمندان شما نسبت به کشفیات من کاملاً بی‌تفاوت هستند... کشف من به شرح عکس پایین است.

لطفاً ترتیبی دهید تا هر چه زودتر قوانین فیزیک کشف‌شده من هم وارد کتاب‌های درسی دانش‌آموزان شود و از آن‌ها برای کنکور تست طراحی کنند، بلکه این طوری وضع مالی من هم خوب شود و به جای دویدن به دنبال میگ‌میگ، روی مبل لم بدهم و زنگ بزنگم از سر کوچه، برایم پیتزا و سیب‌زمینی سرخ کرده بیاورند!

با تشکر. کایوت (دونده سابق و محقق فیزیک فعلی!)

مشاور

کایوت عزیز، معلوم است شما سرگذشت دانشمندان ما را خیلی دقیق مطالعه نکرده‌ای و گرنه می‌دانستی آن‌ها هم مثل شما از صبح تا شب، دنبال جور کردن کرایه خانه، قسط وام، شهریه مدرسه بچه‌ها و غیره... می‌دویدند! شما هم بهتر است دنبال میگ‌میگ بدوی و بی‌خیال ساختن قوانین فیزیک بشوی... این طوری شاید گرسنه بمانی، ولی حداقلش این است که مثل جناب نیوتن، ناله و نفرین دانش‌آموزانی که به خاطر فراموش کردن قوانین شما، نمره تک گرفته‌اند، دامن گیرت نمی‌شود!

قانون اول فیزیک
در کارتون:



تا وقتی به پایین نگاه نکنید، نیروی جاذبه بکار نمی‌افتد.

شعر طنز روح‌الله احمدی

فرهنگ آپارتمان‌نشینی

خانه وقتی آپارتمانی شد
مشکل زندگی جهانی شد
وقت شور و نشاط همسایه
سقف ما شد حیاط همسایه!

پسران فوتبال می‌کردند
بعد هر شوت حال می‌کردند
پدر خانه از جهنم می‌خواند
توی حمام از بنان می‌خواند
بچه‌ها اجتماع می‌کردند
پرش ارتفاع می‌کردند
خانه ما پر از صدا شده بود
گوشتم از کله‌ام جدا شده بود
رفتم و گفتم: «آدم ضایه!»

باش یک ذره فکر همسایه
صبح تا شب تلق‌تلق نکن
بیخودی این همه شلوغ نکن!

گفت همسایه: «مردم آزارم

چار دیواری است، مختارم!

بازی فوتبال ما به تو چه؟!!

این همه قیل و قال ما به تو چه؟!!

بشود جان تو به قربانم!

مانع ورزشم نشو، جانم!

تا نباشم برای او مانع

با همین منطقش شدم قانع!

آخر قصه خواه یا ناخواه

خانه‌ام شد شبیه ورزشگاه!



دسته به دسته

یادی از شعر زیبای صد دانه یاقوت

صد دانه خورشید، دسته به دسته
با نظم و ترتیب، یکجا نشسته
هر دانه‌ای هست یا نرم یا سفت
یا هست آزاد، یا پیش هم چفت
یا روی خوشه، یا توی لیوان
همراه با سُس، مکزیکی آن
چیزی که حالا روی ذغال است
«ذرت» نگویید! اسمش «بلال» است

صابر قدیمی

همه نگرانش بودند.
برگ درخت‌ها می‌ریخت و کسی خیال برگ‌ها
را جمع نمی‌کرد.
حواس تخته‌ها و نمیکت‌ها به بیرون پرت
می‌شد.
زبان زنگ مدرسه بند آمده بود.
بعد از چند ساعت، بچه‌ها توانستند بابای
مدرسه را بیاورند.
بابای مدرسه در اتاق مدیر گیر کرده بود.

شاگرد تنبل علیرضا پاکروان

شاگرد تنبل همه جا پلاسه
کی گفته جاش فقط ته کلاسه؟
فرقی نمی‌کنه کجا بشینه
هر جا که باشه آخرش همینه
با امتحان میونه‌ای نداره
آخر سال نمره تک می‌باره
تموم آدما ازش دلخورن

غصه درس و مشقشو می‌خورن
هر کاری می‌کنه یه جاش می‌لنگه
تو زندگی با خودش می‌جنگه
یه روز می‌فهمه اینارو که دیره
یه گوشه می‌شینم عزا می‌گیره
هر کسی که به تنبلی دچاره
یه جای خوب تو جامعه نداره

علیرضا پاکروان

داستانک

«سقوط آزاد»

قرار بود هر یک از دانش‌آموزان برای درس
زیست‌شناسی، یک نمونه از موجودات زنده
بیاورند. آن روز بچه‌ها حیاط مدرسه را از حیوانات
پر کرده بودند؛ نمونه‌هایی مانند: ماهی، پروانه،
عقاب، خرچنگ، کرگدن، زرافه و فیل. تعجب
نکنید، بعضی از نمونه‌ها زائیده تخیل نویسنده‌اند.
یکی از دانش‌آموزان نمونه‌ای نیاورده بود که به‌طور
اتفاقی چشمش به پرنده‌ای افتاد که زیر پنجره
کلاس لانه کرده بود. با دو تن از دوستان خود
برای گرفتن پرنده به سمت پنجره رفت، اما با پرواز
پرنده، آخرین امید خود را نیز از دست داد. ناگهان
صدای جوجه‌های داخل لانه توجهش را جلب
کرد؛ اما دستش به جوجه‌ها نرسید. به همین دلیل
از پنجره آویزان شد و دو نفر دیگر از پا او را نگه
داشتند. ناگهان کفش‌ها در دست آن دو نفر باقی
ماند. و او از طبقه سوم سقوط کرد.
۲۰ دقیقه بعد آمبولانسی در حیاط مدرسه بود.
ناظم مدرسه را با دست و پای شکسته با برانکارد
به داخل آمبولانس بردند.
نکته ایمنی: هنگام سقوط اطمینان حاصل کنید
ناظم مدرسه زیر پنجره نیست.



ایستگاه شعر

م. مربا

در باب تربیت فرزند و رعایت ادب و احترام و اینکه هر کاری راهی دارد و این ها ...

در تربیت شرط ادب باشد ضروری
باید که با میل و رضا باشد نه زوری
گیرم که افتاده زدستش کوزه ای یا
از بی حواسی استکانی یا که قوری
جای سقلمه، اخم و تخم و داد و بیداد
جای هوار و گفتن: «بچه تو کوری؟»
باید به بچه با محبت گفت اول:
دارم نصیحت با تو گوگوری مگوری
پند این چنین می چسبد و تأثیر دارد
مثل کباب لقمه و نان تنوری
بامهربانی خاراها هم می شود گل
باید که از نامهربانی کرد دوری

زنگ انشا

عبداله مقدمی

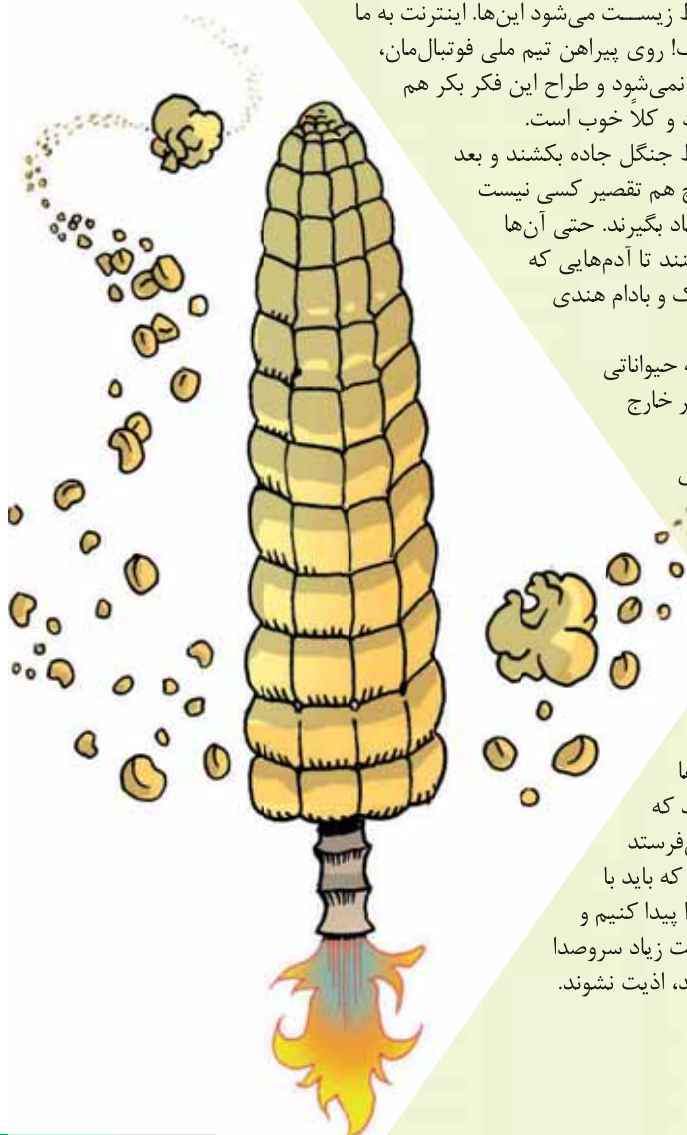
از محیط زیست چگونه حفاظت کنیم؟

محیط زیست یعنی یک جایی که آدم‌ها در آن زندگی می‌کنند
ولسی فکر می‌کنند که آنجا زندگی نمی‌کنند، ولی زندگی می‌کنند و
خودشان خبر ندارند! مثلاً زمین و دریا و کوه و دشت همه‌اش می‌شود
محیط زیست. البته ما برای بهتر فهمیدن موضوع و برای آنکه به قول
بابایمان مطلب برایمان جا بیفتد، از «گوگل» هم پرسیدیم که محیط
زیست یعنی چی.
گوگل هم عکس پلنگ و کرکس و روباه و چند تا جک و جانور دیگر
را برایمان آورد و گفت که محیط زیست می‌شود این‌ها. اینترنت به ما
گفت که با انداختن عکس یوزپلنگ! روی پیراهن تیم ملی فوتبال‌مان،
دیگر نسل یوزپلنگ ایرانی منقرض نمی‌شود و طراح این فکر بکر هم
یک لقمه نانی برای زن و بچه‌اش می‌برد و کلاً خوب است.
البته همان گوگل نوشته بود که اگر وسط جنگل جاده بکشند و بعد
ماشین‌ها بیایند و یوزپلنگ‌ها را بکشند، هیچ هم تقصیر کسی نیست
و باید حیوانات فرهنگ رد شدن از جاده‌ها را یاد بگیرند. حتی آن‌ها
می‌توانند کنار جاده مؤدب و دست به سینه بنشینند تا آدم‌هایی که
از آنجا رد می‌شوند، برایشان از شهر چیپس و پفک و بادام هندی
سرکه‌نمکی سوغات بیاورند.
حتی ما شنیده‌ایم که یک آدم‌های خوبی هم پیدا می‌شوند که حیواناتی
را که دلشان پوسیده توی آن چهاردیواری، مجانی می‌برند سفر خارج
از کشور.

گوگل به ما گفت که ما باید مواظب باشیم در محیط زیستمان خرابی
به بار نیاید. مثلاً باید وقتی که رفتیم جنگل، حتماً مواظب باشیم
که به درختان آن آسیب نرسانیم. یعنی حالا درست است که با
پسرخاله‌هایمان آمده‌ایم مسافرت و دارد به ما خوش می‌گذرد، ولی

دلیلی ندارد که آیندگان هم از روی تنه درخت‌ها بفهمند که به ما
خیلی خوش گذشته است.

باید این را هم بدانیم که اگر بطری پلاستیکی آب معدنی را وسط
جنگل رها کنیم، سال دیگر درخت آب معدنی نمی‌دهد. دلیلی هم
نسداد که بدهد، چون بطری که بذر ندارد! اما این آشغال‌ها تا صد‌ها
سال می‌مانند و تجزیه نمی‌شوند. آن وقت یک یادگاری از ما می‌ماند که
هر کسی هزار سال بعد هم آن را ببیند، به روانمان بد و بیراه می‌فرستد
و تنمان توی گور می‌لرزد! البته گوگل این را هم گفته بود که باید با
دقت دنبال جنگل باشیم تا بتوانیم در میان ویلاها، آن را پیدا کنیم و
حواسمان باشد که موقع استفاده از زیبایی‌های طبیعت زیاد سروصدا
نکنیم تا آن‌هایی که در ویلاشان استراحت می‌کنند، اذیت نشوند.



معرفی طنزپرداز، احمد اکبرپور

صادرکننده کشک‌های خفن



از آن کاکو شیرازی‌های خونسرد و مهربان است. اگر دنیا را آب ببرد جناب اکبرپور را خواب می‌برد. روان‌شناسی خوانده و سال‌هاست که برای نوجوانان و جوانان می‌نویسد. کتاب‌هایش به زبان‌های زیادی ترجمه شده‌اند و جوایز زیادی هم برده‌اند. البته همه این‌ها با وجود بی‌حالی ظاهری‌اش از حضور جناب اکبرپور بعید به نظر می‌رسد.

اکبرپور در سال ۱۳۴۹ در روستای «چالچالک»، بخشید اشتباه شد، «چاه ورز» لامرد فارس به دنیا آمده و از تهیه‌کنندگان صداوسیما مرکز فارس در شیراز است و فیلم‌های مستند زیادی تهیه کرده است. اما مهم‌ترین کار اکبرپور مقابله با شرکت‌های بزرگ چینی و کره‌ای است.

در این روزگار که چین و کره همه‌چیز به همه جای دنیا صادر می‌کنند، اکبرپور داستان به چین و کره صادر اکبرپور تلاش دارد تا در سال‌های آینده «کشک‌های خفن» به چین و کره صادر کند تا این‌بار آن‌ها کشک وارداتی بسابند. «قطار آن شب»، «امپراتور کلمات»، «رؤیاهای جنوبی»، «غول و دوچرخه»، «شب‌به‌خیر فرمانده»، «من نوکر بابا نیستم»، «اگر من خلبان بودم»، «دختری ساکت با پرنده‌های شلوغ»، «آگهی نشر الف»، «وقتی ناراحت باشیم جاده‌ها تمام نمی‌شوند»، «هفت‌خوان و خرده‌ای»، «سه سوت جادویی»، «ردپای نویسنده عقده‌ای» و «کشک‌های خفن» از کتاب‌های اکبرپور هستند.

ای زیباتر از شوفاز

و اما چند نکته کنکوری:
یک: از روی این شعر می‌توان میزان علاقه دختر به پدر گلش را فهمید. از زاویه دید دختر، او از همه گل‌های جهان یک سر و گردن زیباتر است. البته توی آن سن و سال نباید گل‌های زیادی را دیده باشد.

دو: شما اگر پدر این دختر را ندیده باشید، می‌توانید قیافه او را از روی شوفازهایی که دیده‌اید، حدس بزنید. در واقع قیافه او ترکیبی از زیباترین گل‌ها و شوفاز کنار دیوار است.

سه: ظاهراً بابای شوفازی او خیلی این‌ور و آن‌ور می‌رفته و دختر و مادر دختر را با خودش نمی‌برده است.

چهار: حتماً دخترم دُرسا، شعر معروفی را شنیده و یک جورهایی از آن الهام گرفته است. بی‌زحمت شما هم دیگر نکات کنکوری شعر را رو کنید. برای مثال رابطه بنده را با درخت توی حیاط حدس بزنید.

شعر «ای زیباتر از شوفاز» را وقتی دخترم چهار سال و نیمه بود برای پدرش که من باشم، سروده و مادرش بی‌کم و کاست آن را برایش نوشته است. شما هم شعر را بخوانید تا من چند تا نکته کنکوری شعر را برایتان باز کنم.

ای بابای خوب من
تو دوست منی
وقتی نیستی به من می‌گن تو دیگه نمی‌یای
ولی دل من می‌گه تو زود زود می‌یای.

بابای خوبم
ای زیباتر از درخت‌های توی حیاط
ای زیباتر از شوفاز روی دیوار
بابای خوبم بیا
با من بیا
با من بمان
ای زیبا گل‌های توی جهان.

کارگاه داستان نویسی

قسمت هفتم

زاویه دید

داستان از زبان چه کسی تعریف می‌شود؟

۱. **اول شخص مفرد:** به این نوع زاویه دید «من راوی» هم می‌گویند. «من راوی» نمی‌تواند از خودش بیرون بیاید و فقط از درون خودش می‌تواند اتفاق‌های داستان را برای خواننده تعریف کند.

۲. **دانای کل مطلق:** در این نوع زاویه دید، نویسنده از دید یک شخص مطلع و آگاه از همه چیز و همه کس صحبت می‌کند. هیچ نکته‌ای از درون و بیرون قهرمانان یا مکان‌های وقوع حوادث بر او پوشیده نیست. تقریباً همه داستان‌های قدیمی با این شیوه بیان شده‌اند. به کار بردن ضمیر سوم شخص برای همه قهرمانان داستان از ویژگی‌های این زاویه دید است.

۳. **دانای کل محدود:** در این نوع زاویه دید، نویسنده فقط از درون یکی از شخصیت‌های داستانش مطلع است و بقیه تا زمانی که خودشان به زبان نیایند و رو نکنند، نویسنده نمی‌فهمد که چه احساس دارند. در این شیوه نویسنده دوربین خود را پشت چشم یکی از قهرمانان قرار می‌دهد و از دریچه چشم او نگاه می‌کند.

مثالی برای زاویه دید اول شخص

... ما از «سید نصرالدین» اسباب‌کشی کرده بودیم به «ملک آباد» و من نه این محله جدید را می‌شناختم و نه هم‌بازی بچه‌هاش بودم. خانه‌مان هم آن قدر کوچک بود که پنج تا که می‌شمردی، ازین سرش بدو می‌رسیدی به آن سر. از آن روز که مادرم... (گلدسته‌ها و فلک/ جلال آل احمد)

مثالی برای زاویه دید دانای کل مطلق

مرد، مثل روزهای پیش، که صبح‌ها، وقت پوشیدن کفش‌هایش، آن‌ها را وارونه می‌کرد و می‌تکاند تا اگر چیزی در آن‌ها هست، مثل شن ریزه یا جانور کوچکی مثل سوسک... بیرون بیفتد و او خاطر آسوده کفش‌هایش را پا کند... (حکایت آن اژدها/ نادر ابراهیمی)

مثالی برای زاویه دید دانای کل محدود

آن قدر سریع می‌دوید که به نفس نفس افتاده بود. نمی‌دانست آنکه در تعقیبش بود، همان جنایتکار معروف است یا نه.

این جمله را با زاویه دید اول شخص این گونه می‌نویسیم: «آن قدر سریع دویده بودم که نفسم در نمی‌آمد. یعنی او که مرا تعقیب می‌کند، همان جنایتکار معروف است؟» این جمله را با زاویه دید دانای کل مطلق این گونه می‌نویسیم: «آن قدر سریع می‌دوید که به نفس نفس افتاده بود. نمی‌دانست که **سیروس**، همان که تا به حال هشت قتل را مرتکب شده بود، او را تعقیب می‌کند. سیروس با خودش فکر می‌کرد شاید بتواند با کشتن **ابراهیم** تمام ثروت پدرش را تصاحب کند.»



ساعت

آب بطری را روی سنگ قبر خالی می‌کنم. با دست‌هایم آب را به همه جای سنگ می‌رسانم. حالا نوشته سنگ قبر قشنگ معلوم است. «شهید گمنام». فاتحه‌ای می‌خوانم و باز همان گلایه همیشه‌گی را تکرار می‌کنم: «همه از شما یادگار دارن و تو از من.» خنده‌ام می‌گیرد. با خود می‌گویم، شاید اصلاً خودش نباشد. الان بیش از ۱۵ سال است می‌آیی اینجا که چی؟

از جلوی ساعت فروشی که رد می‌شوم، می‌ایستم. همین ساعت فروش بود. آن وقت‌ها سال سوم دبیرستان بودم. یکی از آرزوهایم این بود که یک ساعت مچی داشته باشم. آن قدر از این و آن ساعت را پرسیده بودم که خیال می‌کردم، حداقل از همه مردم یک‌بار ساعت را پرسیده‌ام. گاهی فکر می‌کردم این چندمین بار است که از این آقا ساعت را می‌پرسم. آن روز از عمویم یک ساعت «اوربنت» کهنه هدیه گرفتیم. وقتی ساعت را می‌داد با تکبر گفت: «ساعت خوبیه. اصل اصله. مال خود ژاپنه. اما نمی‌دونم برا چی چند روزیه کار نمی‌کنه. خوابیده. ببر بده تعمیر کنن. مال خودت، ببند به دستت.» انگار دنیا را به من داده باشند، خوش حال و ذوق زده آن را به دستم بستم. فردا هم زودتر از همیشه به طرف مدرسه راه افتادم. توی راه هم هی به ساعت نگاه می‌کردم. یکی هم وسط راه ساعت را پرسید که با خنده گفتم: «خوابیده.» مدرسه که تمام شد، با شهرام عبدالهی بیرون زدیم. تا خیابان فردوسی کلی از ساعت تعریف کردم که اصل است و ایراد مهمی هم ندارد. همین‌ها را ساعت‌ساز جوان هم به من گفت. وسط حرفش پریدم و به شهرام گفتم: «دیدی!» بعد هم ساعت‌ساز گفت: «کمی کثیف شده. تمیزش می‌کنم. دو ساعته حاضره.» گفتم: «رسید نمی‌دی.» لبخندی زد و

گفت: «قیافت یادم می‌مونه. نترس به غیر تو ساعت رو به کسی نمی‌دم.» بیرون که آمدم، شهرام گفت: «کاش رسید می‌گرفتی.» گفتم: «شنیدی که خواستم، نداد. تازه نمی‌خواد که ساعت منو بخوره.»

– می‌خوای دو ساعت علاف خیابون بشی. برو خونه. فردا بعد از مدرسه می‌گیریم.

اگر فردایش امتحان نداشتیم، دو ساعت را همان جا می‌نشستم. فردایش بعد از مدرسه با شهرام سراغ ساعت‌ساز رفتیم. مغازه بسته بود. گفتم: «حتما رفته ناهار. بعد از ظهر می‌یام، می‌گیرم.» شهرام گفت: «مگه نمی‌بینی که کرکره‌ش رو پایین داده. یعنی از صبح نیومده.» بعد از ظهر همان روز باز رفتیم، فردایش بعد از مدرسه هم رفتیم، نبود. دو سه روز با شهرام رفتیم.

باز نمی‌کرد. آن روز دوباره رفتیم، باز هم بسته بود. با اینکه رویم نمی‌شد، وارد مغازه

بغلی شدم. پرسیدم: «همسایه‌ت

نیس، کی باز می‌کنه؟ یه هفته‌س،

هر روز می‌یایم، همش کرکره‌ش

پایینه.» گفتم: «رفته جبهه.

اگه زنده موند برمی‌گرده،

اگه هم کشته شد دیگه

اینجا نمی‌یاد. باید بری

وادی رحمت.» این‌ها را

طوری گفت که معلوم شد

از همسایه و انقلاب دل

خوشی ندارد. خواستم

بگویم ساعت‌را... که حرفم

را قطع کرد و گفت: «دستش

ساعت داری؟» گفتم: «آره.»

– یه آدرس داده و گفته ساعت‌ها

رو داده دست فلان ساعت‌فروش.

برو از اون بگیر.

خداحافظی کردم و بیرون آمدم. بعد از

مدتی پیاده‌روی مغازه را پیدا کردم و داخل

شدم. سلام کردم ساعت‌فروش پیر درحالی که

مشغول ورزفتن با یک ساعت دیواری بود، جواب سلامم

را داد. گفتم: «یه ساعت پیش ساعت فروشی فاضل...»

حرفم را قطع کرد و گفت: «رسید داری؟» گفتم: «نه،

رسید نداد. گفت دو ساعته دُرُس می‌کنه. منم یه روز

دیر رفتیم، دیدم بسته‌س. از یه هفته هم بیشتره، هر روز

می‌رم سراغش.»

از زیر میز کارش یک قوطی پر از ساعت درآورد.



محتویات قوطی را روی میز خالی کرد.
گفت: «ببین توی ایناست؟» نبود. گفتم:
«نیس. مال من اورینت بود.» گفت:
«اتوماتیک؟» گفتم: «بله.» ساعتی را نشان
داد. گفت: «از اینا بود.» گفتم: «نه.» بعد هم یکی
از ساعت‌های پشت ویتترین را نشان دادم و گفتم
عین این بود. ساعت‌ها را جمع کرد و توی قوطی ریخت.
گفت: «بعد از دُرس کردن ساعت‌های اتوماتیک، اونا رو
به دستمون می‌بندیم تا راه بیفتن. شاید مال تو رو هم
بسته به دستش. بعد هم توی خانه جا گذاشته یا
با خودش به جبهه برده. ان شاءالله خودش
می‌یاد، ساعت رو تحویل می‌ده. نگران
نباش، آدم خوبیه. مال
کسی رو نمی‌خوره.»

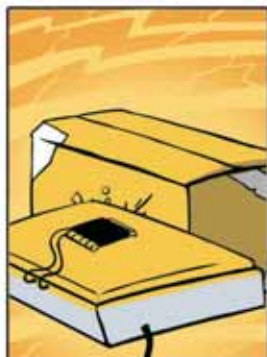
بعد از آن هر هفته با
شهرام سری به ساعت‌سازی
می‌زدیم که ببینیم آمده یا نه.
هر بار هم شهرام می‌گفت:
«گفتم که رسید بگیر،
آدم خوبی نیس.» من هم
عصبانی می‌شدم.
- طرف رفته جبهه، تو
می‌گی آدم خوبی نیس؟
امتحانات خرداد ماه تمام
شد. یک ماه هم از تابستان
گذشت، اما خبری نشد. تا اینکه
یک روز صبح از خانه بیرون زدم
و به خیابان فردوسی رفتم. باز هم
بسته بود، اما نوشته‌ای روی شیشه
چسبانده بودند. نزدیک که شدم، دیدم
آدرس همان مغازه‌ای است که قبلاً هم
رفته بودم. نوشته بودند هر که امانت دارد به
آدرس زیر مراجعه کند.

باردوم با تردید به ساعت‌فروش پیر سلام
کردم. پیرمرد لبخند تلخی زد و گفت: «بیا
پسرم، ساعت را بعد از ۱۰ سال به خونه
برگشته، اما دیگه «زیرخاکی» شده. همین‌طور
که آن ساعت خزه‌بسته را محکم در مشت
گرفته بودم، با چشم گریان از مغازه بیرون آمدم.

بدجنس

شبکه زرد

عطا پناهی
تصویرگر: مهیار چاره‌جوی





بگیرید که مهارت‌های مکمل شما را دارند. مثلاً شما قصد دارید در مورد زیباشناسی نوحه‌خوانی در یزد مطالعه کنید. اگر خود شما در حوزه مطالعات ادبی تخصص دارید، بهتر است با کسی کار تیمی خود را شروع کنید که مثلاً چیزهایی از موسیقی می‌داند. تا در نگارش مقاله، شما بتوانید بخش ادبیات زیباشناسی نوحه‌ها را بررسی کنید و ایشان بخش موسیقایی آن‌ها را.

۲. هدف مشترک دارند

این عنوان کاملاً واضح است. در یک کار تیمی شما و همکاران هدف مشترکی دارید. مثلاً قصد دارید طرحتان را به «جشنواره جوان خوارزمی» برسانید.

بنابراین همگی طوری برنامه‌ریزی می‌کنید که اواخر فروردین ماه مطالعاتتان به پایان رسیده باشد

و...

۳. به یکدیگر تکیه می‌کنند

در واقع کار تیمی مصداق این بیت معروف است:

«چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار»

یعنی اگر در یک کار تیمی،

اگر فقط یک نفر کار خود را انجام

نهد، کل پروژه زمین می‌خورد. اینجا تفاوت کار تیمی و کار گروهی معلوم می‌شود. شما در یک کار گروهی، مثلاً درخت‌کاری حیاط مدرسه، اگر کسی درختش را نکارد، اختلالی در درخت کاشتن بقیه ایجاد نمی‌شود. اما در کار تیمی، اگر شخصی مورد نظر بخش موسیقایی مقاله زیباشناسی نوحه‌خوانی در

معرفی کار تیمی و ویژگی‌هایش

کار دورهمی

در شماره قبل موانع بنیادینی را که بر سر راه یک پژوهشگر وجود دارد، شرح دادیم. بعد هم پیرامون اهمیت پیشینه تحقیق و مشورت بحث کردیم. اکنون زمان آن رسیده است که شاه کلید پژوهش دانش‌آموزی، یعنی کار تیمی را معرفی و ویژگی‌هایش را بیان کنیم.

کار تیمی چیست؟

«کار تیمی» (Team Work) آن قدر ساده به نظر می‌آید که همه گمان می‌کنند آن را می‌شناسند. اما باید حواسمان باشد که کار گروهی و کار تیمی کاملاً با هم تفاوت دارند. شاید همگی ما تجربه دور هم جمع شدن چند دوست به رهبری و مدیریت فردی مشخص را داشته باشیم که مثلاً قرار است در مدرسه چند درخت بکاریم. این فعالیت نوعی فعالیت گروهی است.

اما کار تیمی چیست؟ دو نظریه پرداز به نام‌های کاتزنباخ (Katzenbach) و اسمیت (smith) تعریف جامع و دقیقی از کار تیمی ارائه می‌دهند: «تیم به تعداد کمی از افراد گفته می‌شود که دارای مهارت‌های تکمیل‌کننده یکدیگرند و دارای مقاصد، اهداف و رویکرد مشترک‌اند که بر مبنای آن‌ها به هم پیوند می‌خورند و به یکدیگر تکیه می‌کنند.»

در این تعریف چند مشخصه برای کار تیمی ذکر شده است:

۱. دارای مهارت تکمیل‌کننده‌اند

اعضای تیم باید مهارت‌های مکمل هم داشته باشند. شما نیز سعی کنید برای به سرانجام رساندن پژوهشتان از دانش‌آموزانی کمک



فقه و فلسفه اسلامی می‌دانست، بخش دیگر را . نمونه این کار تیمی جذاب و درخشان توسط رزمنده‌های اسسیر ایرانی باعث شد که اندکی پس از آزادی‌شان، کتاب‌های درخشان بسیاری را منتشر کنند یا برخی چنان متخصص شده بودند که مسیرهای علمی را در پیش گرفتند و درخشیدند. کار تیمی همین است. چون هر بخش کار توسط فردی انجام می‌شود که در انجام آن کار تخصص دارد، خروجی نهایی یا محصول نهایی کار، یک محصول حرفه‌ای و کم نقص است. در حوزه دانش‌آموزی کار تیمی می‌تواند ثمرات زیادی داشته باشد. چرا که هر یک از شما عزیزان یک مزیت منحصر به فرد دارید: یکی به واسطه پدرش کفاشی و کار با چرم را یاد گرفته است و در این کار مهارت دارد. دیگری به واسطه مادرش به زبان انگلیسی مسلط است و... بنابراین ترکیب و همکاری شما عزیزان با هدفی مشترک می‌تواند شما را به موفقیت چشمگیری برساند، ان شاءالله!

یزد را آماده نکند، کل مقاله از ارزش خود ساقط می‌شود. در واقع در کار تیمی هر کس به فراخور تخصص و مهارت خود کاری را بر عهده می‌گیرد. دوست شما بر دانش الکترونیک مسلط است و شما بر مکانیک. در کنار هم، هر کس در حوزه تخصصی خودش فعالیت می‌کند. شما می‌توانید با کار تیمی یک «روبات» تولید کنید (یکی قسمت مکانیکی روبات را طراحی می‌کند و می‌سازد، دیگری قسمت

خستگی‌ناپذیر

علی سازمان‌پور اکنون دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی رشته ریاضی است. او در مدرسه‌ای دولتی در تهران تحصیل می‌کند. علی از حدود سال اول دبیرستان داستان‌نویسی را شروع کرد. علاقه زیادی به داستان‌نویسی، او را به خواندن آثار ادبی بزرگان ادبیات ایران و جهان رساند. علی در آذر ماه ۱۳۹۳، در شانزدهمین «جشنواره جوان خوارزمی» توانست با مجموعه داستانی به نام «یازده داستان کوتاه» رتبه سوم کشوری را کسب کند.

اما نکته آموزنده کار علی سازمان‌پور این است که او در تمامی چند سالی که می‌شناختمش، مدام می‌خواست نمونه آثارش را به دست بقیه بدهد و نظر آن‌ها را در موردشان بداند. بعد داستان‌ها را دوباره و چند باره بازنویسی می‌کرد و به دست فرد بعدی می‌داد تا بخواند و نظرش را بگوید. همین روش موجب شد که پس از چند ماه داستان‌های کوتاه علی سازمان‌پور تقریباً بی‌نقص و قابل ارائه شوند. همین پیگیری، مشورت خواستن از استادان و کار تیمی می‌تواند از یک موضوع معمولی یک محصول درخشان تولید کند. این درحالی است که دانش‌آموزان زیادی را می‌شناسم که نویسندگان بسیار خوبی هستند، اما چون تلاش نمی‌کنند از دیگران مشورت بگیرند و در مسیری پویا به اصلاح نواقص کار خود بپردازند، از علی عقب مانده‌اند. همین دلیل ساده شخصیتی- تربیتی است که علی را به این حد از موفقیت رسانده است.

الکترونیکی آن را). چرا کار تیمی؟

در دوره هشت ساله جنگ تحمیلی و بعد از آن، اسرای جنگی ایرانی گروه‌هایی آموزشی را در آسایشگاه‌ها تشکیل داده بودند. با انجام کار تیمی کتاب ترجمه می‌کردند و می‌نوشتند. برای این کار اگر نیاز بود، کسی که زبان خارجی بلد بود، بخشی از کتاب را می‌نوشت و کسی که

تاریخ ویل دورانت جلوی چشمانم رژه می‌رفت / ماهرخ همتی

با عرض سلام و تبریک سال نو خدمت خانم اکبری مهربان در تعطیلات نوروز اتفاقی برایم افتاد که به شدت باعث عذاب وجدانم شده است. با خودم فکر کردم آن را با شما در میان بگذارم و مثل همیشه از راهنمایی تان استفاده کنم.

پدر من و پدر غزاله جواهری از دوستان و همکاران قدیمی هستند. من و غزاله از کلاس اول دبستان تا حالا که سال دوم انسانی هستیم، همیشه در کنار هم پشت یک میز نشسته‌ایم و در واقع دو خواهریم. عید امسال غزاله همراه با والدینش به سفر خارج از کشور رفتند و پدر غزاله سوییچ ماشینشان را به پدر من داد تا در صورت لزوم از آن استفاده کنیم. پدر گفت که هر روز ماشین آقای جواهری را استارت می‌زند تا باتری‌اش نخوابد، چرا که ماشین ما، هم روبه‌راه بود و هم جواب‌گوی یک خانواده چهارنفره.

پارسا، برادر بزرگم در امتحان رانندگی قبول شده است، اما پدرم گفته تا گواهی‌نامه‌اش نرسد، اجازه نشستن پشت فرمان را ندارد. از آنجا که من در امانت‌داری امتحانم را به‌خوبی پس داده‌ام، سوییچ ماشین آقای جواهری را با خیال راحت به من سپرد. اما امان از وسوسه و خواسته‌های بشری.

نهم فروردین بود که پدر بزرگم سگته کرد و پدر و مادرم راهی سبزوار شدند. من و پارسا به‌خاطر درس و مشق در خانه ماندیم. پارسا پشت کنکوری است و من هم که از پانزدهم فروردین هر روز یک امتحان دارم. عصر آن روز هنگام صرف چای، پارسا شروع کرد به تعریف کردن از من، از درس خواندنم و اینکه حتما معدل خوبی می‌آورم و کنکور را یک‌ضرب قبول می‌شوم. حسابی تعجب کردم. عادت نداشت از کسی تعریف کند؛ به‌خصوص از من!

چند دقیقه بعد که اسم ماشین آقای جواهری را آورد، تازه دلیل تعریف‌هایش را فهمیدم. وقتی با مقاومت من در گرفتن سوییچ مواجه شد، از جایش بلند شد و به اتاقش رفت. اما هنگام شام خوردن دست روی نقطه ضعف من گذاشت و گفت: «پریسا جان! تصمیم دارم به‌عنوان عیدی و هدیه تولدت که نزدیکه، دوره کامل کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت رو بهت بدم. تا آخر فروردین روی یه سایت با ۲۰ درصد تخفیف می‌فروشن، منم با پس‌انداز و عیدی‌هام برات سفارش می‌دم.»

چشمانم گرد شد، لقمه به گلویم پرید و سرفه‌ام گرفت. برایم یک لیوان آب ریخت. ادامه داد: «چون هدیه گرونیه می‌زنمش به حساب عیدی و تولد و روز دختر و خواهر و دانش‌آموز و اینا. قبوله؟» ناگهان درخواست عصرش به یادم آمد و گفتم: «در عوض این کادوی گرون، منم سوییچ آقای جواهری رو بدم، نه؟»

با التماس گفت: «فقط یک ساعت. خودتم باهام بیا که خیالت راحت باشه. قول می‌دم هیچ اتفاقی نمی‌افته. من امتحان رانندگی رو بار اول قبول شدم. می‌دونی خودت. بابا سخت می‌گیره. قبول کن دیگه.»

توی بد مخمصه‌ای گیر کرده بودم. یک طرف کتاب‌هایی که همیشه آرزو می‌کردم قرار داشت، طرف دیگر امانت مردم و اطمینان پدر. فکر کردم یک ساعت که بیشتر نیست و با تردید زیاد قبول کردم. فوری اینترنتی سفارش داد و رسید چاپ شده را به من داد و با لبخند گفت: «فردا کتاب‌ها را دم در به خودت تحویل می‌دن.»

بعد از پارسا خواهش کردم که فردا صبح در روشنی روز رانندگی کند. قبول کرد. شب تا خود صبح کابوس دیدم و بعد از نماز صبح، دیگر خوابم نبرد. نمی‌توانید تصورش را بکنید، در آن چند ساعتی که حاضر شدیم و با ماشین رفتیم و برگشتیم بر من چند سال گذشت. خدا را سپاس می‌گویم که هیچ اتفاق بدی نیفتاد. عصر آن روز هم کتاب‌ها رسید.

با این حال از اینکه از اطمینان پدرم سواستفاده کردم، به‌شدت ناراحت‌م. به‌علاوه، برای کتاب‌ها نیز باید توضیحی داشته باشم و از آنجا که از دروغ گفتن متنفرم، از شما می‌خواهم که مرا در گفتن حقیقت راهنمایی کنید. بی‌نهایت سپاس‌گزارم.

پریسا روشن

سرهايتان را نچرخانيد!

من آدم امانت‌داری هستم، باور کنید که هستم! امانت‌دار درونم هنوز زنده است. صدایش را می‌شنوم که می‌گوید: «جان هرکسی که دوست داری، امانت بگیر. من امانت می‌خواهم تا امانت‌داری کنم. من گرسنمه!»

باور کنید کاسه آبگوشتی که چپه شد روی دفتر رضایی، تقصیر من نبود. کاپشن سروس هم که جر خورد، من بی‌تقصیر بودم، اتود ساجد را هم من گم نکردم، خودش گم شد!

اصلا یک چیز را می‌دانید، همه‌اش تقصیر کله‌ام است، تا برمی‌گردانمش همه چیز خراب می‌شود. کاسه آبگوشت وقتی چپه شد که من سرم را برگردانده بودم سمت تلویزیون تا صحنه گل را ببینم که دستم به کاسه خورد. کاپشن هم درست وقتی که سرم را برگردانده بودم تا بتوانم دعوی بچه‌ها را ببینم پاره شد.

حواسم نبود که گرفت به میخ بیرون‌زده از دیوار. اصلا مقصر آن کوپنده میخ بود. اتود را باورتان نمی‌شود که چه‌طور گم کردم! اتود داخل مشتم بود، یک لحظه سرم را برگرداندم عقب تا تهِ کلاس را ببینم و وقتی برگشتم، دیدم دیگر اتود توی مشتم نیست. حواسم نبود! ولی قول می‌دهم دیگر از این به بعد حواسم باشد. اصلا دیگر تا

رازهايتان را به من نگويد!

رازداری سخت‌ترین نوع امانت نگه داشتن است. همین که یکی می‌گوید که می‌خواهد رازی را به من بگوید، آینده می‌آید جلوی چشمم. خودم را می‌بینم که دارم زمین را گاز می‌گیرم و ناخن‌هایم را به دیوار می‌کشم و دندان‌هایم را به هم فشار می‌دهم و چشم‌هایم را آن‌قدر باز می‌کنم که کره چشمم تا مرز «قلپی» بیرون پریدن جلو می‌آید.

خودخوری می‌کنم و سعی می‌کنم تا وقتی که آن راز از بورس خارج شود، تنوی جمع‌ها آفتابی نشوم و با هیچ‌کس حرف نزنم. سر کلاس که استاد از من سؤال می‌پرسد، می‌ترسم دهانم را باز کنم و جای جواب درسی،



پیام + کاف

... خب دیگه ول کن. حالا که جزوه نمی خوام، یاشو لااقل فردارو بیا.

آن راز از دهانم بیرون ببرد. انگاری که راز پشت دندان‌هایم زندانی شده باشد و بخواهد تا دهانم باز می‌شود، بپرد بیرون. غذا نمی‌خورم تا دهانم را بسته نگه دارم. وقتی که می‌دوم، با بینی‌ام نفس می‌کشم. وقتی که بخواهم با کسی صحبت کنم، دندان‌هایم را به‌هم فشار می‌دهم و لب‌هایم را تکان می‌دهم و از گلویم صداهای نامفهوم درمی‌آورم، به امید اینکه طرف بفهمد چه گفته‌ام؛ که عمراً نمی‌فهمد! همه این‌ها به‌خاطر آن است که دهانم باز نشود و راز از آن بیرون نبرد. ولی به‌هر حال با افتخار می‌گویم که امانتی شما پیش من امن است، خیالتان راحت. فقط جان هر کسی که دوست دارید، رازهایتان را به من نگویید! ۴۵ کیلو وزن کم کرده‌ام!

روایتی از زندگی شهید عباس بابایی

احترام ژنرال آمریکایی به عباس بابایی

در ساعت‌های معینی از شبانه‌روز باید با خداوند به نیایش بپردازیم. در این ساعت زمان آن فرا رسیده بود. من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم. «

ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: «همه این مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل اینکه راجع به همین کارهاست. این‌طور نیست؟»

پاسخ دادم: «آری همین‌طور است.» او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت و پابندی من به سنت و فرهنگ، و رنگ نیاختنم در برابر تجدد جامعه آمریکا خوشش آمده است. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام‌آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: «به شما تبریک می‌گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم.»

من هم متقابلاً از او تشکر کردم. احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم، به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شکر خواندم.»

ضمن احترام از ژنرال خواست تا برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال، من لحظاتی را در اتاق تنها ماندم.

به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم کاش در اینجا نبودم و می‌توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست، همین‌جا نماز را می‌خوانم. ان‌شاءالله تا نمازم تمام شود، او نخواهد آمد. به گوشه‌ای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم. در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم نمازم را ادامه می‌دهم، هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. سرانجام نماز را تمام کردم و در حالی که روی صندلی می‌نشستم، از ژنرال معذرت‌خواهی کردم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت نگاه معناداری به من کرد و پرسید: «چه می‌کردی؟»

گفتم: «عبادت می‌کردم.»

گفت: «بیشتر توضیح بده.»

گفتم: «در دین ما دستور بر این است که

شهید بابایی در بخشی از خاطرات خود در مورد تحصیلات خلبانی‌اش گفته بود: «دوره خلبانی ما در آمریکا تمام شده بود، اما به‌خاطر گزارشاتی که در پرونده خدمتم درج شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهی‌نامه نمی‌دادند. تا اینکه روزی به دفتر مسئول دانشکده که یک ژنرال آمریکایی بود، احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم. پرونده‌ام جلوی او روی میز بود. ژنرال آخرین فردی بود که می‌باید نسبت به قبول و یا رد شدنم اظهار نظر می‌کرد. او پرسش‌هایی کرد که من پاسخش را دادم.

از سؤال‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. این ملاقات ارتباط مستقیمی با آبرو و حیثیت من داشت، زیرا احساس می‌کردم که رنج دو سال دوری از خانواده و شوق برنامه‌هایی که برای زندگی آینده‌ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال محو و نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهی‌نامه خلبانی به ایران برگردم.

در همین فکر بودم که در اتاق به صدا در آمد و شخصی اجازه خواست داخل شود. او





زندگی

عباس بابایی در سال ۱۳۲۹ در قزوین دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذراند و در سال ۱۳۴۸ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوره آموزش مقدماتی برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام شد. با ورود هواپیماهای پیشرفته «اف-۱۴» به نیروی هوایی، بابایی که جزو خلبانهای تیزهوش و ماهر در پرواز با هواپیمای جنگی «اف-۵» بود، به همراه تنی چند از خلبانان برای پرواز با هواپیمای اف-۱۴ انتخاب و به پایگاه هوایی اصفهان منتقل شد. با اوج گیری مبارزات مردم علیه نظام ستم‌شاهی، بابایی به عنوان یکی از کارکنان انقلابی، در جمع دیگر افراد متعهد ارتش وارد میدان مبارزه شد.

پس از پیروزی انقلاب، وی گذشته از انجام وظایف روزمره، سرپرست انجمن اسلامی پایگاه نیز شد. بابایی با دارا بودن تعهد، ایمان، تخصص و مدیریت اسلامی چنان درخشید که شایستگی فرماندهی وی محرز و در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰ فرمانده پایگاه شد. شهید بابایی با کفایت، لیاقت و تعهد بی‌پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه اصفهان از خود نشان داد، در تاریخ ۹ آذر

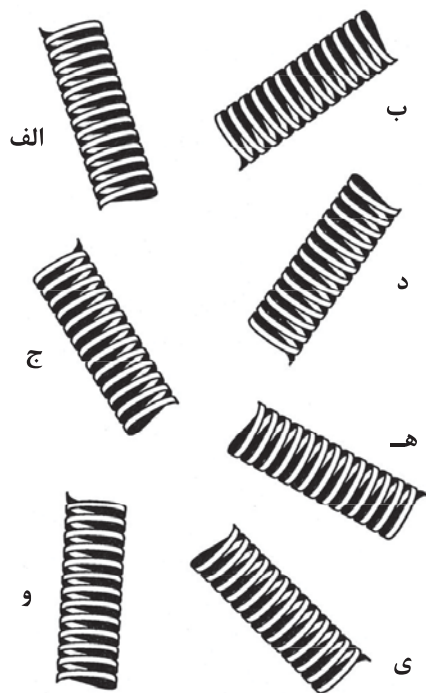
۱۳۶۲ با ارتقا به درجه سرهنگی به سمت معاون عملیات نیروی هوایی ارتش منصوب و به تهران منتقل شد. او با روحیه شهادت‌طلبی به همراه شجاعت و ایثاری که در طول سال‌های دفاع مقدس به نمایش گذاشت، صفحات نوین و زرینی بر تاریخ نیروی هوایی ارتش افزود و با بیش از ۳۰۰۰ ساعت پرواز با انواع هواپیماهای جنگنده، قسمت اعظم عمر خویش را در پروازهای عملیاتی و یا قرارگاه‌ها و جبهه‌های جنگ در غرب و جنوب کشور سپری کرد. او از سال ۱۳۶۴ تا هنگام شهادت، بیش از ۶۰ مأموریت جنگی را با موفقیت کامل به انجام رساند. سرلشکر بابایی به علت لیاقت و رشادت‌هایش روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی مفتخر شد و روز ۱۵ مرداد همان سال، در حالی که به درخواست‌های پی‌درپی دوستان و نزدیکانش مبنی بر شرکت در مراسم حج آن سال پاسخ نه داده بود، روز «عید قربان» در یک عملیات برون‌مرزی به شهادت رسید. از نزدیکان شهید نقل شده است که وی چند روز قبل از شهادت در پاسخ پافشاری‌های بیش از حد دوستان برای عزیمت به مراسم حج گفته بود: «تا عید قربان خودم را به شما می‌رسانم».

پس از پیروزی انقلاب، وی گذشته از انجام وظایف روزمره، سرپرست انجمن اسلامی پایگاه نیز شد. بابایی با دارا بودن تعهد، ایمان، تخصص و مدیریت اسلامی چنان درخشید که شایستگی فرماندهی وی محرز و در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰ فرمانده پایگاه شد. شهید بابایی با کفایت، لیاقت و تعهد بی‌پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه اصفهان از خود نشان داد، در تاریخ ۹ آذر

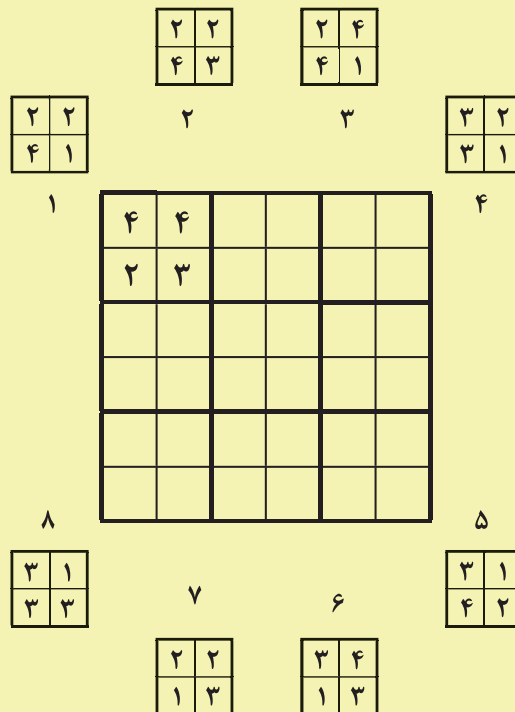
خوراک مغز

- این مجموعه برای هر کس منحصربه‌فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:
۱. **آمادگی:** تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.
 ۲. **پرورش موضوع:** وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند، خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.
 ۳. **یافتن راه‌حل:** در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه‌حل را پیدا می‌کند.
 ۴. **تأییدیه گرفتن:** حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی و همه احتمالات را ارزیابی می‌کند.
- در ادامه، برای آزمایش خلاقیت ذهن شما، سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

۲ کدام شکل با بقیه متفاوت است؟

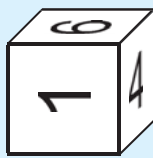
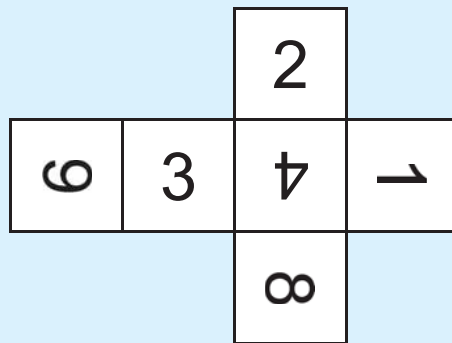


۱ مربع‌های حاوی اعداد را طوری در شکل زیر بچینید که اعداد کنارهم هماهنگ شوند. چرخش ۳۶۰ درجه مجاز است، اما معکوس کردن نه!

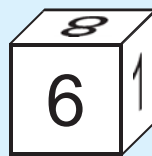


پاسخ صحیح
کدام است؟

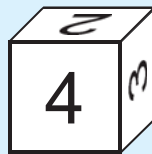
۴ کدام گزینه بسته شده شکل زیر است؟



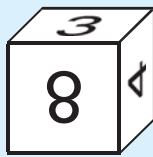
الف



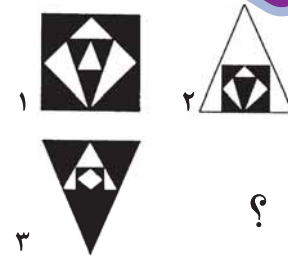
ب



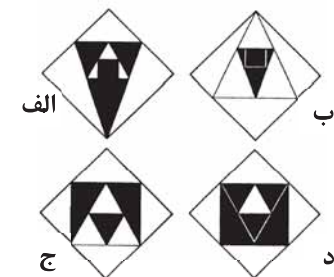
ج



د



۳



الف

ب

ج

د

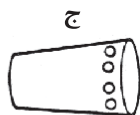
۶ کدام شکل با بقیه متفاوت است؟



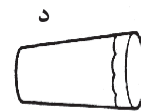
الف



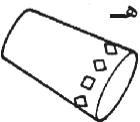
ب



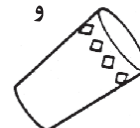
ج



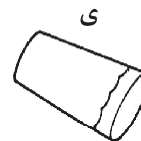
د



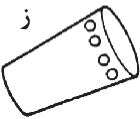
ه



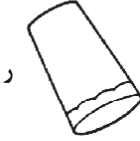
و



ی



ز



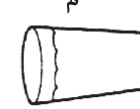
ر



س



ش



م

۵ کدام هشت ضلعی مناسب جای مشخص شده است؟



الف

ب

ج

د

ه



کتاب مصور حاضر در بر دارنده نمایش نامه ای براساس نقل داستان «ضحاک ماردوش» است. نمایش نامه نوجوان امروز: نقل ضحاک ماردوش / عباس جهانگیری / کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / تهران / ۱۳۹۱.

تلفن: ۶۶۴۰۳۱۹۱



«همه بیرون شهر جمع شدند تا امام مشغول دعا شود. امام رضای مهربان دست به سوی آسمان بلند کرد و از خداوند خواست تا رحمت بیکرانش را شامل این مردم کند. هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری در آسمان ظاهر شد.

مهربان تر از باران، حکایت های از زندگی امام رضا(ع) // افسانه موسوی

گرمارودی / مدرسه / تهران / ۱۳۹۲.

تلفن: ۸۸۸۲۲۶۶۸



بر بال سیمیرغ با زبانی ساده، برای علاقه مندان تاریخ و افسانه های کهن ایرانی تالیف شده و در بردارنده داستان هایی از شاهنامه فردوسی است.

بر بال سیمیرغ / رضا مهر آفرین / سایه گستر / تهران / ۱۳۹۲

تلفن: ۶۶۴۸۲۲۲۱



سال نو، ماهنامه نو

علاقه مند به ریاضی، انتشار منظم یک ماهنامه ریاضی برای شما دانش پژوهان جوان، نخستین قدم در راه همگانی کردن ریاضی و آشتی دادن شما با ریاضیات است؛ علمی که آن را «مادر علوم» نامیده اند. امروزه این علم موتور محرکه چرخه توسعه، صنعت و فناوری است. انتشار ماهنامه ریاضی برهان را به همه شما جوانان پرشور و جامعه ریاضی کشور تبریک می گوئیم.

ماهنامه ریاضی برهان شما را در زمینه های گوناگون علم ریاضی به همکاری دعوت می کند. از این به بعد، شما از مجله ریاضی برهان در کنار کتاب درسی خود به عنوان منبعی قابل اطمینان، معتبر و مکمل استفاده خواهید کرد و ما از مشکلات درس ریاضی شما از طریق ارتباط شما با مجله و سایت مجلات رشد با خبر خواهیم شد و به آن ها پاسخ خواهیم داد.

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مددخواهی چراغ دل برافروزی بالاخره پس از ۳۷ سال انتظار که از چاپ آخرین شماره ماهنامه دانش آموزی به نام مجله ریاضی «یکان» می گذرد، مجله ریاضی «رشد برهان متوسطه ۲» ان شاء الله به صورت ماهنامه در اختیار همه دانش آموزان کشور قرار خواهد گرفت.

مجله ریاضی برهان که از سال ۱۳۷۰ تا کنون به صورت فصل نامه و به طور مستمر چاپ می شد، از سال تحصیلی آینده (۹۵-۱۳۹۴) با مساعدت خدای منان و با کمک و پشتیبانی مسئولان محترم دفتر «انتشارات و تکنولوژی آموزشی» به صورت ماهنامه چاپ و در اختیار شما دانش آموزان عزیز قرار خواهد گرفت. عزیزان دانش آموز و جوانان مشتاق و